

از "مصاحبه با اولین هیئت نمایندگی
کارگران آمریکائی"

(۹ سپتامبر ۱۹۲۷)

ی. و. استالین

از انتشارات حزب کار ایران (توفان)
فروردین ۱۳۹۰

از "مصاحبه با اولین هیئت نمایندگی کارگران آمریکائی"

(۹ سپتامبر ۱۹۲۷)

I

سئوالات هیئت نمایندگی و جواب‌های رفیق استالین

اولین پرسش: چه اصول جدیدی به توسط لنین و حزب کمونیست عملاً به مارکسیسم اضافه گردید؟ آیا صحیح است اگر گفته شود که لنین به "انقلاب خلاق" ایمان داشت، در حالی که مارکس بیشتر مایل بود منتظر شود تا نیروهای اقتصادی به حد اعلائی تکامل خود برسند؟

پاسخ: من تصور می‌کنم که لنین هیچ "اصول جدیدی" به مارکسیسم "اضافه نکرده است"، همان طور که هیچ یک از اصول "قدیمی" مارکسیسم را هم لغو نکرده است. لنین شاگرد کاملاً وفادار و پیگیر مارکس و انگلس بود و می‌باشد و کاملاً و تماماً متکی به اصول مارکسیسم است. لیکن لنین فقط یک مجری آموزش مارکس - انگلس نبود. او در عین حال ادامه دهنده‌ی آموزش مارکس - انگلس بود.
این یعنی چه؟

یعنی او آموزش مارکس - انگلس را مطابق با شرایط جدید تکامل، مطابق با مرحله‌ی جدید سرمایه‌داری، مطابق با شرایط امپریالیسم بسط و تکامل داد. معنای این آنست که لنین، با بسط و تکمیل آموزش مارکس در شرایط جدید مبارزه‌ی طبقاتی، چیز تازه‌ای نسبت به آن چه که توسط مارکس و انگلس داده شده بود و نسبت به آن چه که ممکن بود در دوره‌ی سرمایه‌داری ماقبل امپریالیسم داده شود به گنجینه‌ی عمومی مارکسیسم وارد کرد، در حالی که این چیز تازه‌ای که به توسط لنین به گنجینه‌ی مارکسیسم وارد شده است کاملاً و تماماً مبتنی بر اصولی است که به توسط مارکس و انگلس بیان شده است.
از همین لحاظ هم هست که ما می‌گوئیم لنینیسم، مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلاب‌های پرولتاریائی است.

اینک مسائلی چند که لنین ضمن بسط و تکمیل آموزش مارکس، در رشته‌ی آنها چیزهای تازه‌ای آورده است. اولاً، مسئله‌ی سرمایه‌داری انحصاری و مسئله‌ی امپریالیسم که مرحله‌ی جدید سرمایه‌داری است.

مارکس و انگلس در "کاپیتال" اصول سرمایه‌داری را تشریح کرده‌اند. ولی مارکس و انگلس در دوره‌ی سیادت سرمایه‌داری ماقبل انحصار، در دوره‌ی تکامل تدریجی و موزون سرمایه‌داری و بسط "مسالمت آمیز" آن در سراسر کره‌ی زمین، زندگی می‌کردند.

این مرحله‌ی قدیمی در حدود اواخر سده‌ی نوزدهم و آغاز قرن بیستم، هنگامی که مارکس و انگلس دیگر حیات نداشتند، به پایان رسید. بدیهی است مارکس و انگلس فقط درباره‌ی آن شرایط نوین تکامل سرمایه‌داری می‌توانستند حدس بزنند که به مناسبت مرحله‌ی جدید سرمایه‌داری که جانشین مرحله‌ی قدیم گردیده بود و به مناسبت مرحله‌ی تکامل امپریالیستی فرا رسید، و در آن تکامل تدریجی و موزون سرمایه‌داری جای خود را به تکامل جهشی و فلاکت‌آور سرمایه‌داری داده بود، ناموزونی تکامل و تضادهای سرمایه‌داری با نیروی خاصی عرض وجود کرده بود و مبارزه برای تحصیل بازار فروش و صدور سرمایه، در شرایط حد اعلا ناموزونی تکامل، جنگ‌های متناوب امپریالیستی را به منظور تقسیم متناوب جهان و مناطق نفوذ، اجتناب ناپذیر کرده بود.

خدمت لنین و بنابراین آن چیز تازه‌ای که لنین در این مورد آورده است عبارت از این است که او، با اتکاء به اصول اساسی "کاپیتال"، امپریالیسم را به مثابه‌ی آخرین مرحله‌ی سرمایه‌داری مورد تجزیه و تحلیل مبرهن و مارکسیستی قرار داد و جراحات و شرایط فنانی حتمی آن را تشریح نمود. بر اساس این تجزیه و تحلیل بود که اصل مشهور لنین درباره‌ی این که در شرایط امپریالیسم پیروزی سوسیالیسم در کشورهای واحد و جداگانه‌ی سرمایه‌داری امکان پذیر است، به وجود آمد.

ثانیاً، مسئله‌ی دیکتاتوری پرولتاریا.

اندیشه‌ی اصلی دیکتاتوری پرولتاریا را به مثابه‌ی سیادت سیاسی پرولتاریا و به مثابه‌ی اسلوب سرنگون ساختن اقتدار سرمایه از طریق جبر و زور، مارکس و انگلس به دست داده‌اند.

چیز تازه‌ای که لنین در این رشته آورده است، عبارت است از این که:
الف - او قدرت حاکمه‌ی شوروی را به عنوان بهترین شکل دولتی دیکتاتوری پرولتاریا کشف کرد و در این مورد از تجربه‌ی کمون پاریس و انقلاب روس استفاده نمود؛

ب - او در فرمول دیکتاتوری پرولتاریا پُرانتزی از نقطه نظر مسئله‌ی متفقین پرولتاریا باز کرد و دیکتاتوری پرولتاریا را به مثابه‌ی شکل خاص اتحاد طبقاتی پرولتاریا، که رهبر است، با توده‌های استثمار شونده‌ی طبقات پرولتاریائی (دهقانان و غیره)، که رهبری شونده هستند، تشریح نمود؛

ج - او با نیروی خاصی این حقیقت را خاطر نشان ساخت که دیکتاتوری پرولتاریا عالی‌ترین نوع دموکراسی در جامعه‌ی طبقاتی و آن شکل دموکراسی پرولتاریائی است که منعکس‌کننده‌ی منافع اکثریت (استثمار شونده‌گان) است، - برخلاف دموکراسی سرمایه‌داری که منعکس‌کننده‌ی منافع اقلیت (استثمار کنندگان) است.

ثالثاً، مسئله‌ی اشکال و طرق ساختمان موفقیت‌آمیز سوسیالیسم در دوره‌ی دیکتاتوری پرولتاریا یعنی در دوره‌ی انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، در کشور است که در احاطه‌ی دول سرمایه‌داری قرار دارد.

مارکس و انگلس دوران دیکتاتوری پرولتاریا را دورانی کم و بیش طولانی و پر از زد و خورد های انقلابی و جنگ‌های داخلی می‌دانستند که پرولتاریا در خلال آن قدرت حاکمه را در دست دارد و تدابیری اتخاذ می‌نماید که جنبه‌ی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و تشکیلاتی دارد و برای برپا کردن جامعه‌ی نوین سوسیالیستی، جامعه‌ی بدون طبقات و جامعه‌ی بدون دولت به جای جامعه‌ی قدیم سرمایه‌داری ضروری است. لنین تمام و کمال از این اصول اساسی مارکس و انگلس پیروی می‌کرد.

چیز تازه‌ای که لنین در این زمینه آورده است، عبارت است از این که: الف - او امکان ساختمان یک جامعه‌ی کامل سوسیالیستی را در کشور دیکتاتوری پرولتاریا که در احاطه‌ی دول امپریالیست است، به شرطی که این کشور در اثر مداخلات نظامی کشورهای احاطه‌کننده‌ی سرمایه‌داری دچار اختناق نگردد، مستدل ساخت؛

ب - او طرق مشخص سیاست اقتصادی ("سیاست اقتصادی نوین") را که به کمک آن پرولتاریا، با در دست داشتن مواضع مسلط در رشته‌های حیاتی اقتصادی (صنایع، زمین، حمل و نقل، بانک و غیره)، صنایع سوسیالیستی شده را پیوند می‌دهند ("پیوند صنعت با اقتصاد دهقانی") و بدین طریق تمام اقتصاد ملی را به جانب سوسیالیسم هدایت می‌کند، طرح نمود؛

ج - او طرق مشخص سوق تدریجی و انداختن توده‌های اصلی دهقانان به مجرای ساختمان سوسیالیستی را از طریق کنوپراسیون که بزرگ‌ترین وسیله‌ایست که دیکتاتوری پرولتاریا می‌تواند به کمک آن، اقتصاد کوچک دهقانی را تغییر سازمان داده و توده‌های اصلی دهقانان را با روح سوسیالیسم تربیت نماید، طرح نمود.

رابعاً، مسئله‌ی هژمونی پرولتاریا در انقلاب است، در هر نوع انقلاب توده‌ای خواه در انقلاب علیه‌ی تزاریسیم و خواه در انقلاب علیه‌ی سرمایه‌داری. مارکس و انگلس طرح‌های اساسی نظریه‌ی هژمونی پرولتاریا را به دست داده بودند. چیز تازه‌ای که لنین در این مورد آورده آن است که این طرح‌های اولیه را باز هم گسترش و بسط داد و آن را به سیستم موزون هژمونی پرولتاریا، به سیستم موزون رهبری پرولتاریا بر توده‌های زحمتکش شهر و ده که نه فقط در امر سرنگونی تزاریسیم و سرمایه‌داری بلکه در امر ساختمان سوسیالیستی هنگام دیکتاتوری پرولتاریا نیز وجود خواهد داشت، بدل نمود.

به طوری که می‌دانیم نظریه‌ی هژمونی پرولتاریا از پرتو لنین و حزب او به طور استادانه‌ای در روسیه جامه عمل به خود پوشید. ضمناً این واقعیت که انقلاب در روسیه پرولتاریا را به حکومت رساند از اینجا ناشی می‌شود.

در سابق معمولاً کار بدین منوال بود که کارگران هنگام انقلاب در سنگرها زد و خورد می‌کردند، خون می‌ریختند، رژیم قدیم را سرنگون می‌ساختند، لیکن حکومت به دست بورژواها می‌افتاد و آنان بعداً کارگران را مورد ظلم و استثمار قرار می‌دادند. در انگلستان و فرانسه وضع از این قرار بود. در آلمان وضع نیز از این قرار بود. ولی در اینجا یعنی در روسیه وضعیت صورت دیگری به خود گرفت. در اینجا کارگران فقط نیروی ضربه‌ی انقلاب نبودند. پرولتاریای روسیه، در عین حال که نیروی ضربه‌ی انقلاب بود، می‌کوشید که صاحب هژمونی و رهبر سیاسی تمام توده‌های استثمار شونده‌ی شهر و ده باشد و آنان را گرد خود جمع نموده، علاقه و پیوند آنان را با بورژوازی قطع و بورژوازی را از لحاظ سیاسی منفرد سازد. پرولتاریای روسیه، در عین این که به توده‌های استثمار شونده مسلط بود، همیشه مبارزه می‌کرد تا حکومت را به دست خود بگیرد و آن را برای منافع خود علیه‌ی بورژوازی، علیه‌ی سرمایه‌داری مورد استفاده قرار دهد. به همین دلیل هم هست که هر جنبش نیرومند انقلابی در روسیه، چه در اکتبر سال ۱۹۰۵ و چه در فوریه سال ۱۹۱۷، شوراها را نمایندگان کارگران را که نطفه‌ی دستگاه جدید حکومت و مأمور سرکوب بورژوازی می‌باشد، وارد صحنه نمود - برعکس پارلمان بورژوازی که دستگاه کهنه‌ی حاکمیت است و نقشش سرکوب پرولتاریا است.

بورژوازی در کشور ما دو بار تلاش کرد که پارلمان بورژوازی را احیا کند و به حیات شوراها خاتمه دهد: یکی در سپتامبر سال ۱۹۱۷ در زمان پارلمان موقتی پیش از این که بلشویک‌ها قدرت را به دست بگیرند و دیگر در ژانویه سال ۱۹۱۸ در موقع "مجلس مؤسسان" پس از آن که پرولتاریا حکومت را به دست گرفته بود، - ولی بورژوازی در هر دو بار با شکست مواجه شد. چرا؟ زیرا بورژوازی دیگر از لحاظ سیاسی منفرد شده بود و میلیون‌ها تن از

افراد زحمتکش، پرولتاریا را پیشوای منحصر به فرد انقلاب می دانستند و شوراها هم از طرف توده‌ها، به مثابه‌ی حکومت کارگری خود آنها، بررسی و آزمایش شده بودند و تعویض چنین حکومتی به پارلمان بورژوازی برای پرولتاریا در حکم خودکشی بود. بدین سبب تعجب آور نیست که پارلماناریسم بورژوازی در کشور ما موفق نشد. بدین علت بود که انقلاب در روسیه، پرولتاریا را روی کار آورد.

این است نتایج به مرحله‌ی عمل گذاردن سیستم لنینی هژمونی پرولتاریا در انقلاب.

خامساً، مسئله‌ی ملی و مستعمراتی.

مارکس و انگلس که در موقع خود، وقایع ایرلند، هند، چین، کشورهای اروپای مرکزی، لهستان و هنگری (مجارستان) را تجزیه و تحلیل کرده بودند، نظریات اصولی و بدوی را در مورد مسئله‌ی ملی و مستعمراتی به دست دادند. اتکاء لنین در آثارش به این نظریات بود.

چیز تازه‌ای که لنین در این مبحث آورده است، عبارتست از این که:

الف - او این نظریات را در یک سیستم موزونی مشتمل بر نظرهای مربوط به انقلاب‌های ملی و مستعمراتی در عصر امپریالیسم جمع کرد؛
ب - مسئله‌ی ملی و مستعمراتی را با مسئله‌ی واژگون کردن امپریالیسم مرتبط ساخت؛

ج - مسئله‌ی ملی و مستعمراتی را جزئی از مسئله‌ی عمومی انقلاب جهانی پرولتاریائی اعلام نمود.

سرانجام، مسئله‌ی مربوط به حزب پرولتاریا.

مارکس و انگلس طرح‌های اولیه را درباره‌ی حزب به دست دادند و آن را به مثابه‌ی دسته‌ی پیش‌آهنگ پرولتاریا که بدون آن (بدون حزب) پرولتاریا نه از لحاظ به دست آوردن قدرت و نه از لحاظ تغییر ساختمان جامعه‌ی سرمایه‌داری نمی تواند به آزادی و استخلاص خود نائل گردد، تشریح نمودند.

چیز تازه‌ای که لنین در این زمینه آورده است، عبارت از اینست که این طرح‌های اولیه را مطابق با شرایط جدید مبارزه‌ی پرولتاریا در دوره‌ی امپریالیسم، بسط و تکامل داده، نشان داد که:

الف - حزب نسبت به شکل‌های دیگر تشکیلات پرولتاریا (اتحادیه‌ها، کئوپراسیون‌ها و سازمان‌های دولتی) که کار تعمیم و هدایت آنها به عهده‌ی وی واگذار شده است، عالی‌ترین شکل تشکیلات طبقاتی پرولتاریاست؛

ب - دیکتاتوری پرولتاریا فقط از طریق حزب که به مثابه‌ی نیروی رهنمون آن می باشد، می تواند عملی گردد؛

ج - دیکتاتوری پرولتاریا فقط در موردی می تواند کامل باشد که آن را یک حزب آن هم حزب کمونیست‌ها رهبری نماید که سایر احزاب را در رهبری شرکت نمی دهد و نمی تواند بدهد؛

د - بدون یک انضباط آهنین در حزب ممکن نیست وظایف دیکتاتوری پرولتاریا در سرکوبی استثمار کنندگان و تغییر ساختمان جامعه‌ی طبقاتی به جامعه‌ی سوسیالیستی عملی گردد.

اینست آن چیزی که لنین ضمن تصریح و بسط و تکمیل آتی آموزش مارکس، مطابق با شرایط جدید مبارزه‌ی پرولتاریا در دوره‌ی امپریالیسم، در آثار خود آورده است.

به همین جهت هم هست که در حزب ما می گویند لنینیسم، مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلاب‌های پرولتاریائیست.

از اینجا واضح و مبرهن می شود که لنینیسم را نمی شود نه از مارکسیسم جدا کرده و نه به طریق اولی در نقطه‌ی مقابل مارکسیسم گذارد. در پرسش هیئت نمایندگی بعداً چنین گفته شده است:

« آیا صحیح است اگر گفته شود که لنین به "انقلاب خلاق" ایمان داشت، در حالی که مارکس بیش تر مایل بود منتظر شود تا نیروهای اقتصادی به حد اعلای تکامل خود برسند؟ »

من تصور می کنم چنین اظهاری به کلی غلط است. من تصور می کنم که هر انقلاب توده‌ای، اگر واقعاً انقلاب توده‌ای باشد، انقلابیست خلاق، زیرا نظم قدیم را در هم می شکند و نظمی جدید خلق و ایجاد می نماید.

البته در به اصطلاح "انقلاب‌هایی" که گاهی در بعضی کشورهای عقب مانده به صورت "قیام‌های" بازیچه‌ای یک دسته از قبایل علییه‌ی دسته دیگر روی می دهد، هیچ گونه جنبه‌ی خلاقانه‌ای نمی تواند وجود داشته باشد. ولی مارکسیست‌ها هرگز این قبیل "قیام‌های" بازیچه‌ای را انقلاب نمی نامند. از قرار معلوم در اینجا سخن بر سر این گونه "قیام‌ها" نیست بلکه بر سر انقلاب توده‌ای مردم است که طبقات ستمکش را علییه‌ی طبقات ستمگر برپا می دارد. چنین انقلابی هم نمی تواند خلاق نباشد. مارکس و لنین همانا طرفدار چنین انقلاب - و فقط چنین انقلابی بودند. بدین طریق واضح است که چنین انقلابی نمی تواند در هر شرایطی بروز نماید و فقط در شرایط معین و مساعد اقتصادی و سیاسی، بروز آن ممکنست.

دومین پرسش: می شود گفت که حزب کمونیست دولت را کنترل می کند؟

پاسخ: این تماماً به این وابسته است، که چه چیزی از واژه‌ی کنترل درک می شود. در کشورهای سرمایه‌داری درک عجیبی از این واژه دارند. من می دانم که یک سری از دولت‌های سرمایه‌داری، علیرغم وجود مجلس‌های "دموکراتیک" به وسیله‌ی بانک‌های بزرگ کنترل می شوند. مجالس اطمینان می دهند که آنها ایند که بانک‌ها را کنترل می کنند. اما در واقع این چنین است که اتحادیه‌های مالی ترکیب دولت‌ها را از پیش تعیین می نمایند و اعمال آنها را کنترل می نمایند. چه کسی نمی داند که در هیچ یک از "قدرت‌های بزرگ" سرمایه‌داری، دولت علیه‌ی خواست قدرت‌های بزرگ مالی نمی تواند تشکیل شود: آنها تنها لازم است که یک فشار مالی وارد آورند، و وزرا مانند عروسک از صندلی‌هایشان معلق می شوند. این کنترل واقعی است، کنترل دولت به وسیله‌ی بانک‌ها برخلاف کنترل فرضی به وسیله‌ی مجالس.

اگر صحبت از این نوع کنترل می باشد، پس می بایستی که من بگویم، چنین کنترل دولتی به وسیله‌ی کیسه‌های پول در نزد ما غیر قابل تصور و کاملاً غیر ممکن می باشد، فقط تنها به این دلیل، که بانک‌ها از دیر زمان ملی گشته‌اند، کیسه‌های پول از اتحاد جماهیر شوروی بیرون رانده شده‌اند.

شاید منظور هیئت نمایندگی نه درباره‌ی کنترل، بلکه راجع به رهبری دولت توسط حزب سؤال نماید؟ اگر منظور هیئت نمایندگی چنین پرسشی است، پس من به آن پاسخ می گویم: بله در نزد ما حزب دولت را رهبری می نماید. چنین رهبری‌ای بدین سبب ممکن است، چون حزب در نزد ما از اعتماد اکثریت کارگران و زحمتکشان در مجموع برخوردار است، و بنابراین محق می باشد ارگان‌های دولتی را به نام این اکثریت هدایت نماید.

در کجا رهبری دولت به وسیله‌ی حزب کارگران شوروی، به وسیله‌ی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی مشاهده می شود؟

بیش از همه، در آنجا که حزب کمونیست آماده می باشد، به وسیله‌ی شوراهای و کنگره‌ی شوراها مهم ترین پست‌های مشاغل دولتی در کشورمان را به نمایندگان آن، با بهترین آنها، با مأمورینی که خدمتگزار منافع پرولتاریا می باشند، واگذارند، که آماده‌اند با روح و جان به پرولتاریا خدمت نمایند. و این در بیشترین مواقع میسر می گردد، چون کارگران و دهقانان به حزب اعتماد دارند. این برحسب تصادف نمی باشد، که ارگان‌های قدرت دولتی در نزد ما از طرف کمونیست‌ها رهبری می شوند، که آنها، رهبران این ارگان‌ها، قدرت عظیمی در این کشور دارا می باشند.

دوم در این که حزب کارهای ارگان‌های اداری، کارهای ارگان‌های قدرت به آنها کمک می‌کند که تصمیمات دولت را اجراء نمایند و سعی می‌کند، پشتیبانی توده‌ها را از آنها تضمین نماید، چنان که هیچ تصمیم مهمی بدون دستور حزب گرفته نخواهد شد.

سوم به این سبب که هنگام تنظیم طرح کار این یا آن ارگان دولتی، چه در عرصه‌ی صنعت و کشاورزی، یا در عرصه‌ی بازرگانی و ساختمان فرهنگی، حزب رهنمودهای عمومی ارائه می‌دهد، که نفس و جهت کار این ارگان‌ها را در مدت اعتبار این نقشه‌ها تعیین می‌نماید.

مطبوعات بورژوائی بر طبق معمول "تعجب" خود را در مورد این نوع "دخالته" حزب در امور دولتی بیان می‌دارد. اما این "تعجب" سر تا پا ریاکاری است. این روشی است که در کشورهای سرمایه‌داری، خود را همین گونه در اقدامات دولتی "دخالته" می‌دهند و دولت‌ها را هدایت می‌کنند، در حالی که در آنجا رهبری در دست محفلی کوچک از افراد متمرکز می‌باشد که به نوعی به مؤسسات مالی بزرگ مربوطند و در نتیجه سعی در آن می‌نمایند که نقش خود را از مردمان مخفی دارند. چه کسی نمی‌داند که در هر حزب بورژوائی در انگلستان و یا کشورهای دیگر سرمایه‌داری، کابینه‌ای سری از محفلی کوچک موجود است، که رهبری را در دست‌های خود متمرکز می‌کند؟ فقط به سخنرانی معروف لوید جورج (Lloyd Georges) در مورد کابینه‌ی "سایه‌ای" حزب لیبرال نظر افکنید. تفاوت بین کشور شوروی و کشورهای سرمایه‌داری در این است که،

الف - در کشورهای سرمایه‌داری احزاب بورژوائی دولت را در خدمت منافع بورژوائی و علیه‌ی پرولتاریا هدایت می‌کنند، در حالی که حزب کمونیست در اتحاد جماهیر شوروی، دولت را در خدمت پرولتاریا و علیه‌ی بورژوازی؛

ب - احزاب بورژوائی نقش رهبری خود را از مردم پنهان می‌دارند و به کابینه‌های سری مشکوک پناه می‌برند، در حالی که حزب کمونیست در اتحاد جماهیر شوروی به هیچ روی به کابینه‌های سری نیاز ندارد، سیاست و عمل کابینه‌های سری را رسوا می‌نماید و در پیش تمام مردم اعلام می‌دارد، که او مسئولیت رهبری دولت را تقبل می‌نماید.

یک نماینده: آیا حزب سندیکا را هم بر اساس همین اصل رهبری می‌کند؟

استالین: در اصل بله. رسماً حزب نمی‌تواند به سندیکا رهنمود دهد ولی حزب به کمونیست‌ها رهنمود می‌دهد که در سندیکاها فعالند.

از قرار معلوم در سندیکاها و هم چنین در شوراها و تعاونی‌ها و غیره فراکسیون‌هایی از کمونیست‌ها موجودند. وظیفه‌ی فراکسیون‌های کمونیستی در این است که در ارگان‌های سندیکاها، شوراها، تعاونی‌ها و غیره با اقناع در قبول تصمیماتی که مطابق رهنمود حزب می‌باشند، مؤثر واقع شوند و در اکثر مواقع به آن موفق می‌شوند، چون نفوذ حزب در میان توده‌ها بسیار عظیم می‌باشد و در نزد آنان از اعتبار زیادی برخوردار است. بدین ترتیب اتحاد عمل در میان متفاوت‌ترین تشکیلات پرولتاریا به دست می‌آید. بدون این اتحاد عمل، ما شاهد بی‌نظمی و اختلاف در اعمال این تشکیلات طبقه‌ی کارگر خواهیم بود.

سومین پرسش: از آنجا که در روسیه فقط یک حزب قانونیت دارد، چگونه می‌دانید که توده‌ها طرفدار حزب کمونیست می‌باشند؟

پاسخ: این صحیح است که در روسیه هیچ حزب قانونی بورژوائی موجود نیست، که در اینجا تنها یک حزب قانونی است، حزب کارگران، حزب کمونیست‌ها آیا با وجود این آیا ابزارها و راه‌هایی را دارا می‌باشیم، که به وسیله‌ی آن مطمئن شویم که اکثریت کارگران، اکثریت توده‌ی زحمتکش طرفدار کمونیسم می‌باشند؟

طبیعتاً در اینجا منظور طبقه‌ی کارگر و توده‌های دهقانی می‌باشند، نه بورژوازی و نه پس مانده‌های طبقه‌ی استعمارگر سابق، که به وسیله‌ی پرولتاریا سرنگون شده‌اند. بله، ما چنین امکاناتی را داریم، ما ابزار و راه‌هایی داریم، تا بدانیم که کارگران و توده‌های دهقانی طرفدار کمونیسم می‌باشند و یا نه.

به طور مثال مهم‌ترین لحظه در زندگی کشورمان را در نظر بگیریم، آیا ما محق می‌باشیم که ادعا نمائیم، توده‌ها واقعاً از کمونیست‌ها پشتیبانی می‌کنند. پیش از همه لحظه‌ی مهمی را مثل دوره‌ی تحول سال ۱۹۱۷ را در نظر بگیریم، هنگامی که حزب کمونیست‌ها، به مثابه‌ی حزب، کارگران و دهقانان را برای سرنگونی قدرت بورژوازی فرا خواند، هنگامی که این حزب پشتیبانی اکثریت عظیم کارگران، سربازان و دهقانان را به دست آورد.

وضعیت در آن زمان چگونه بود؟ سوسیال رولوسیونرها (SR) در رأس قدرت بودند و سوسیال دموکرات‌ها (منشویک‌ها) و بورژوازی یک جبهه‌ای را تشکیل می‌دادند. دستگاه قدرت در مرکز و در کشور و هم چنین فرماندهی دستگاه ۱۲ میلیونی ارتش در دست این احزاب، در دست دولت بود. حزب کمونیست‌ها نیمه قانونی بود. بورژوازی تمام کشورها شکست اجتناب ناپذیر حزب بلشویکی را پیش بینی می‌کردند. کشورهای آنتانت تمام و کمال از دولت کرنسکی پشتیبانی می‌نمودند. ولی هیچ چیز نتوانست حزب کمونیست‌ها را،

حزب بلشویکی را از آن باز دارد که پرولتاریا را برای سرنگونی این رژیم و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا فرا خواند. و چه شد؟ اکثریت قاطع توده‌ی زحمتکشان در اقصی نقاط کشور و در جبهه با قاطعیت تمام به پشتیبانی از حزب بلشویک‌ها پرداخت - و دولت کرنسکی سرنگون شد، قدرت پرولتاریا بر سر کار آمد.

چگونه می‌توانست چنین چیزی انجام یابد، که بلشویک‌ها در آن زمان به پیروزی رسیدند علیرغم پیش‌بینی‌های دشمنانه‌ی بورژوازی تمام کشورها در مورد انهدام حزب بلشویک؟ آیا این اوضاع ثابت نمی‌کند، که توده‌های وسیع زحمتکشان از حزب پشتیبانی می‌کنند؟ من بر این عقیده‌ام که چنین است. در اینجا شما اولین آزمایش آتوریته و نفوذ حزب کمونیست‌ها را در سطح وسیع توده و مردم در دست دارید.

به دوره‌ی بعدی، دوره‌ی دخالت، دوره‌ی جنگ داخلی، هنگامی که سرمایه‌داران انگلیسی، روسیه‌ی شمالی، از منطقه‌ی آرخانگلسک و مورمانسک را اشغال نمودند، توجه نمائیم، هنگامی که سرمایه‌داران آمریکائی، انگلیسی، ژاپنی و فرانسوی سبیری را اشغال نمودند و کلچاک را به پیش راندند، هنگامی که سرمایه‌داران فرانسوی و انگلیسی قدم‌هایی برای اشغال "روسیه‌ی جنوبی" برداشتند و دنیکیین و ورانگل را به پیش راندند. این یک جنگ کشورهای آنتانت و ژنرال‌های ضد انقلابی روسیه علیه‌ی دولت کمونیستی در مسکو، علیه‌ی دستاوردهای انقلاب اکتبر ما بود. این دوره بزرگ‌ترین آزمایش قدرت و تحکیم حزب کمونیست‌ها در بین توده‌های وسیع کارگران و دهقانان بود.

و چه شد؟ آیا این هنوز روشن نیست، که نتیجه‌ی جنگ داخلی، متجاوزین از روسیه بیرون رانده شدند و ژنرال‌های ضد انقلابی به وسیله‌ی ارتش تارومار گشتند؟

اینجا به درستی نشان داده می‌شود، که سرنوشت جنگ در آخر نه به وسیله‌ی تکنیک تعیین می‌شود - کلچاک و دنیکیین به حد کفایت از طرف دشمنان اتحاد جماهیر شوروی مسلح شدند - بلکه به وسیله‌ی سیاستی صحیح، به وسیله‌ی علاقه و پشتیبانی توده‌ی مردم.

آیا این تصادفی بود که حزب بلشویک در آن زمان پیروز گردید؟ طبیعتاً این یک اتفاق نبود. آیا این دلالت بر آن ندارد، که حزب کمونیست‌ها از پشتیبانی وسیع زحمتکشان برخوردار می‌باشند؟ من معتقدم که بر آن دلالت دارد. در اینجا شما دومین آزمایش قدرت و ثبات حزب کمونیست را در اتحاد جماهیر شوروی مشاهده می‌کنید.

برگردیم به دوره‌ی کنونی، دوره‌ی بعد از جنگ، که در آن ساختمان صلح آمیز در دستور کار می‌باشد، مرحله‌ای که در آن آشفتگی اقتصادی جای

خود را به بازسازی صنعت و بالاخره مرحله‌ی ساختمان تمامی اقتصاد بر پایه‌ی تکنیک جدید. آیا ما اکنون دارای چنان ابزار و راه‌هایی می‌باشیم که قدرت و ثبات حزب کمونیست‌ها را به آزمایش بگذاریم، تا درجه‌ی علاقه‌ی توده‌های وسیع زحمتکشان را برای این حزب تعیین نمائیم؟ من معتقدم، ما آن را دارا می‌باشیم.

بیشتر از همه به سندیکا‌های شوروی توجه کنیم، که به آن تقریباً ۱۰ میلیون کارگر تعلق دارند، نظری به ارگان‌های رهبری سندیکا‌هایمان بیافکنیم. آیا این یک تصادف می‌باشد که در رأس این ارگان‌ها کمونیست‌ها قرار دارند؟ طبیعتاً این یک امر تصادفی نیست. این ابلهانه است تصور کنیم، که کارگران اتحاد جماهیر شوروی نسبت به ترکیب ارگان‌های رهبری سندیکا‌ها بی تفاوت می‌باشند. کارگران اتحاد جماهیر شوروی در طوفان سه انقلاب تکامل یافته و درس آموخته‌اند. آنها بیش از هر کسی آموخته‌اند، رهبران خود را آزمایش نمایند، که اگر بازگوی منافع پرولتاریا نباشند، آنها را بدور افکنند. مدت زمانی بود که پلخانیف محبوب‌ترین انسان در حزب ما بود. هنگامی که کارگران متقاعد گشتند، که پلخانیف صفت پرولتری را ترک گفته است، از آن ابائی نداشتند، او را منزوی کنند.

و اگر این کارگران اعتماد کامل خود را به کمونیست‌ها ابراز دارند و آنها را در مقام‌هایی مسئول در سندیکا‌ها برگمارند، فقط می‌تواند دلیل راسخی باشد، که نفوذ حزب کمونیست در میان کارگران اتحاد جماهیر شوروی نیروئی عظیم و با ثبات است.

در اینجا شما آزمایش خود را دارید، که نشان می‌دهد توده‌های وسیع کارگران بدون قید و شرط به حزب کمونیست‌ها سمپاتی دارند. توجه کنیم به آخرین انتخابات شوراهای. حق شرکت در انتخابات، که تمامی ساکنان اتحاد جماهیر شوروی از سن ۱۸ سالگی، بدون تبعیض جنسی و ملیتی، به استثنای عناصر بورژوازی، که کار بیگانه را استثمار می‌کنند، دارا می‌باشند.

تعداد واجدین شرایط انتخاب‌کننده تقریباً به ۶۰ میلیون می‌رسید. اکثریت عظیمی از انتخاب‌کنندگان طبیعتاً دهقانانند. از این ۶۰ میلیون نفر تقریباً ۵۱ درصد یعنی بیش از ۳۰ میلیون نفر از حق انتخاب خود استفاده نمودند. اکنون به ترکیب ارگان‌های رهبری شوراهای ما در مرکز و در دهات نظری بیافکنیم. آیا می‌شود که این واقعیت را تصادفی دانست، که اکثریت قاطع مسئولین رهبری از کمونیست‌ها می‌باشند؟ روشن است که این را نمی‌توان تصادفی دانست. واقعیت، این امر را ثابت می‌نماید که حزب کمونیست در میان توده‌های میلیونی

دهقانان از اعتماد آنان برخوردار است. من معتقدم که این امر آن را ثابت می‌کند.

در اینجا شما آزمایش دیگر قدرت و ثبات حزب کمونیست را دارید. توجه کنید به سازمان جوانان کمونیست (کومسومل)، که تقریباً ۲ میلیون جوانان کارگر و دهقان به آن تعلق دارند. می‌شود این واقعیت را تصادفی دانست، که اکثریت مقامات رهبری سازمان جوانان کمونیست از کمونیست‌ها می‌باشند؟ من معتقدم که این را نمی‌شود تصادفی نامید.

در اینجا شما آزمایش دیگری در مورد قدرت و ثبات حزب کمونیست در دست دارید.

در آخر به کنفرانس‌های بیشمار، جلسات مشورتی و مجامع نمایندگان و غیرو، که توده‌های میلیونی زحمتکشان، مردان و زنان، کارگران مرد و زن، دهقانان مرد و زن که تمامی ملیت‌های روسیه را شامل می‌شوند، در بر می‌گیرند

درباره‌ی این جلسات مشورتی و کنفرانس‌ها در غرب با تمسخر برخورد می‌کنند، که روس‌ها اساساً میل به صحبت دارند. با این حال این جلسات مشورتی و کنفرانس‌ها برای ما معنای عظیمی دارند، زیرا آنها علاوه بر این که سنگ محکی برای نظر توده‌ها به دست می‌دهد، به ما امکان می‌دهد که اشتباهات خود را دریابیم و ابزار و راه‌هایی برای برطرف نمودن آنها نشان دهیم، چه در نزد ما اشتباهات کمی صورت نمی‌گیرد، و ما آنها را مخفی نمی‌داریم، زیرا ما بر این باوریم، که کشف اشتباهات و تصحیح صادقانه‌ی آنها بهترین وسیله برای بهتر نمودن رهبری کشور می‌باشد.

سخنرانی‌های، در این کنفرانس‌ها و جلسات مشورتی را مطالعه کنید، تذکرات منطقی و صریحی از جانب "انسان‌های ساده" در صف کارگران و دهقانان را در این جلسات مطالعه کنید، تصمیمات آنها را مطالعه کنید - و شما خواهید دید، چه نفوذ و آتوریت‌های عظیمی، حزب کمونیست دارا می‌باشد، شما خواهید دید، که هر حزبی در این جهان به نفوذ و آتوریت‌های حزب ما رشک می‌برد.

در اینجا شما نیز آزمایش دیگری از ثبات حزب کمونیست دارید. اینها ابزار و راه‌هایی می‌باشند که ما دارا می‌باشیم، تا قدرت حزب کمونیست و نفوذ او را در بین توده‌های مردم به آزمایش بگذاریم.

از این طریق پی می‌بریم، که توده‌های وسیع کارگران و دهقانان در اتحاد جماهیر شوروی با حزب کمونیست همدردی دارند

چهارمین پرسش: هرگاه گروهی غیر حزبی فراكسيونی تشكيل دهد و در انتخابات نمايندگان خودشان را كه در اساسنامه‌ی آنها بر پشتيبانی از دولت شوروی تأكيد شده است معرفی كنند، ولی همزمان لغو انحصار بازرگانی خارجی را خواستار باشند، آیا می‌تواند امكانات شخصی خود را دارا باشند و يك اكسيون سياسی فعال را توسعه دهد.

پاسخ: من معتقدم اين پرسش يك تضاد غير قابل بخششی در خود نهفته دارد. کسی نمی‌تواند گروهی را تصور بدارد، كه در اساسنامه‌ی خود به پشتيبانی از دولت شوروی تأكيد گشته، ولی همزمان لغو انحصار تجارت خارجی را خواستار باشد. چرا؟! زیرا انحصار تجارت خارجی يك اساس غير قابل تزلزل اساسنامه‌ی دولت شوروی است. زیرا گروهی كه خواستار لغو انحصار تجارت خارجی است، نمی‌تواند پشتيبان دولت شوروی باشد. زیرا چنین گروهی فقط می‌تواند گروهی باشد كه عمیقاً دشمنانه در مقابل سیستم شوروی است. طبیعتاً در اتحاد جماهیر شوروی بودند عناصری كه لغو انحصار تجارت خارجی را خواستارند اينها انسان‌های طرفدار نپ، كولاك‌ها و بخش‌هایی از طبقات استثمارگر و غيرو، كه اكنون از پا افتاده می‌باشند. ولی اين عناصر يك اقلیت ناچيز از اهالی‌اند. من معتقدم كه در اين سؤال هیئت نمايندگی، اين عناصر را در نظر ندارند. اما اگر منظور كارگران و توده‌های مشاغل دهقانی می‌باشند، بنابراین باید بگويم، كه خواست لغو انحصار تجارت خارجی در نزد آنان فقط تمسخر آنان را برمی‌انگيزد و دشمنانه تلقی خواهد كرد.

در عمل، لغو انحصار تجارت خارجی چه معنایی خواهد داشت؟! برای آنها صرفنظر كردن از صنعتی كردن کشور، ایجاد كارخانجات و مجتمعات صنعتی جدید و صرفنظر كردن از مدرنیزه كردن كارخانجات و مجتمعات كهنه می‌باشد. اين برای آنها به معنای غرق شدن اتحاد جماهیر شوروی در كالا‌های کشورهای سرمایه‌داری، برچیده شدن صنایع ما در نتیجه‌ی ضعف نسبی‌اش، تزايد تعداد بيكاران، وخيم تر شدن وضع مادی طبقه‌ی كارگر و تضعیف موقعیت اقتصادی و سياسی او می‌باشد. اين بالاخره به معنای تقویت مردمان نپی و بورژوازی نو در اساس می‌باشد. آیا پرولتاریای اتحاد جماهیر شوروی می‌تواند به يك چنین خودكشی‌ای دست یازد. واضح است كه او نمی‌تواند چنین كند.

و چه نتیجه‌ای لغو انحصار تجارت خارجی برای توده‌های شاغل دهقان خواهد داشت؟! اين به معنای تغيير کشور ما از يك کشور مستقل به يك کشور نیمه مستعمره و فقر توده‌ی دهقانی می‌باشد. اين به معنای بازگشت به آن رژیم

"تجارت آزاد" می باشد، که در آن کلچاک و دنیکیان حکومت می کردند، در زمانی که نیروهای متحد ضد انقلابی ژنرال‌ها و متفقین، توده‌های میلیونی دهقانان را با شقاوت غارت و تاراج می کردند و این در آخر به معنای تقویت کولاکی و باقیمانده‌ی عناصر استثمارگر در دهات می باشد. دهقانان ما مزه‌ی معرکه محشر این رژیم را در اوکراین و قفقاز شمالی، در کرانه‌ی ولگا و سیبری به اندازه‌ی کافی چشیده‌اند. چه چیز این فرضیه را محق می دارد، که آنها دوباره از نو سر خود را در این طناب دار داخل کنند؟

آیا این روشن نیست، که توده‌ی شاغل دهقانی نمی تواند برای لغو انحصار تجارت خارجی موافق باشد.

یک نماینده: هیئت نمایندگی این نکته را در رابطه با تجارت خارجی و لغو آن را به عنوان مسئله‌ای بیان داشت، که بر اساس آن می توانست گروه کاملی از اهالی خود را متشکل کنند، اگر در اتحاد جماهیر شوروی نه انحصار یک حزب و انحصار قانونیت می بود.

استالین: پس هیئت نمایندگی بازمی‌گردد به سؤال انحصار حزب کمونیست، به عنوان تنها حزب قانونی در اتحاد جماهیر شوروی. من این سؤال را کوتاه پاسخ گفتم، هنگامی که من از ابزار و راه‌هایی صحبت نمودم، که ما در خدمت داریم، تا همدردی توده‌های میلیونی کارگران و دهقانان را برای حزب کمونیست آزمایش نمائیم.

آن چیزی که مربوط به اقشار دیگر مردم، کولاک‌ها، مردمان نپی، باقیمانده‌ی طبقه‌ی استثمارگر شکست خورده‌ی سابق است، آنها در نزد ما حق یک تشکیلات سیاسی برای خود و هم چنین حق انتخاب را ندارند. پرولتاریا نه فقط کارخانجات و کارگاه‌ها را، بلکه بانک‌ها و خطوط راه آهن، زمین و معادن را مصادره نمود. او هم چنین حق تشکیلات سیاسی را از او گرفت، زیرا پرولتاریا دیگر بازگشت قدرت بورژوازی را نمی خواهد. هیئت نمایندگی بدیهاً مخالفتی با این امر ندارد، که پرولتاریای اتحاد جماهیر شوروی از بورژوازی و مالکان بزرگ، کارخانجات و کارگاه‌ها، زمین و خطوط راه آهن، بانک‌ها و معادن را مصادره نموده است. (خنده‌ی حضار)

ولی هیئت نمایندگی، آن طور که به نظر می آید، متعجب است که پرولتاریا خود را به آن محدود نمی‌کند، بلکه از آن پیش‌تر رفته و حقوق سیاسی بورژوازی را از او می‌گیرد. این به نظر من کاملاً منطقی نمی‌آید و یا صریح‌تر گفته شود، کاملاً غیر منطقی است. با چه حقی از پرولتاریا سخاوتمندی برای بورژوازی طلبیده می‌شود؟ آیا بورژوازی در غرب که بر

مسند نشسته است، کوچک ترین سخاوتی در قبال پرولتاریا ابراز می دارد؟ آیا احزاب واقعی انقلابی طبقه‌ی کارگر را با تحت فشار گذاردن مجبور به فعالیت مخفی نمی کند؟ با چه حقی از پرولتاریا در اتحاد جماهیر شوروی سخاوتمندی در قبال دشمن طبقاتی، خواسته می شود؟ من معتقدم که منطق این را می گوید. کسی که به این امکان فکر می کند، که به بورژوازی بایستی حقوق سیاسی اش باز گردانده شود، اگر او منطقی فکر کند، باید هم چنین سؤال بازگرداندن کارخانجات و کارگاه‌ها، خطوط راه آهن و بانک‌ها را به بورژوازی مطرح گرداند.

یک نماینده: هیئت نمایندگی وظیفه دارد، توضیح داده شود از چه طریق می توان نظرات موجود در طبقه‌ی کارگر و دهقان، که متفاوت از نظرات حزب کمونیست می باشد، امکان ابراز بیان قانونی داشته باشند

یک نماینده‌ی دیگر: این دیگر نظرات بتوانند در سازمان‌های توده‌ای طبقه‌ی کارگر، در سندیکاها و غیره بیان گردند.

استالین: بسیار خوب پس این مربوط به قراری درباره‌ی حقوق سیاسی بورژوازی نمی باشد، بلکه مربوط به مبارزه‌ی عقاید در بین طبقه‌ی کارگر و دهقانان است

گویا ما در حال حاضر در شوروی شاهد یک مبارزه‌ی عقیدتی در بین طبقه‌ی کارگر و توده‌های شاغل دهقانی می باشیم؟ بله، حتماً این غیر ممکن می باشد، که میلیون‌ها کارگر و دهقان در تمام مسائل عملی و در تمام مسائل خاص، هم نظر باشند. چنین چیزی در زندگی وجود ندارد. اولاً میان طبقه‌ی کارگر و دهقانان، چه از نظر موقعیت اقتصادی و هم از زاویه‌ی دید آنها راجع به این یا آن مسئله تفاوت بزرگی موجود است. دوماً تفاوت‌هایی در درون خود طبقه‌ی کارگر در درک مسائل موجود است، تفاوت‌های تربیتی، سنی، طبیعی، تفاوت‌هایی میان کارگران قدیمی و کارگرانی که از دهات می آیند و غیره. تمام اینها به یک مبارزه‌ی عقیدتی میان کارگران، توده‌های شاغل دهقانی می انجامد، که در جلسات، در سندیکاها، در تعاونی‌ها، به هنگام انتخابات شوراها و غیره امکان بیان قانونی خود را می یابند.

اما بین مبارزه‌ی عقیدتی اکنون، تحت شرایط دیکتاتوری پرولتاریا و مبارزه‌ی عقیدتی در گذشته، قبل از انقلاب اکتبر، تفاوتی اساسی وجود دارد.

در آن زمان، در گذشته، مبارزه‌ی عقیدتی بین کارگران و شاغلین دهقانی به طور عمده به دور محور سرنگونی صاحبان زمین، سرنگونی تزار،

سرمایه‌داری و انهدام سیستم سرمایه‌داری می‌چرخید. اکنون تحت شرایط دیکتاتوری پرولتاریا، مبارزه‌ی عقیدتی نه برای سرنگونی قدرت شوراهای، نابودی نظام شوروی، بلکه بر سر مسئله‌ی بهبود ارگان‌های قدرت شوراهای و بهبود کار آنها می‌باشد. در اینجا تفاوتی اساسی موجود است.

این تعجب آور نیست که مبارزه‌ی عقیدتی در گذشته برای انهدام انقلابی نظام موجود دلیلی بر آن بود که چندین حزب رقیب در داخل طبقه‌ی کارگر و توده‌های شاغل دهقانی وارد معرکه شدند. این احزاب عبارت بودند از: حزب بلشویکی، حزب منشویک‌ها، حزب سوسیال رولوسیونرها. از طرفی دیگر هم قابل فهم می‌باشد، اکنون که تحت دیکتاتوری پرولتاریا، که مبارزه‌ی عقیدتی، نه برای انهدام نظام موجود شوروی بلکه برای بهبود و تثبیت آن می‌باشد، زمینه‌ای برای موجودیت چندین حزب در بین کارگران و توده‌های شاغل در ده به دست نمی‌دهد. این آن دلیلیست که چرا قانونیت تنها یک حزب، حزب کمونیست‌ها، انحصار این حزب، نه تنها با مخالفت کارگران و شاغلین دهقانی روبرو نمی‌شود، که حتی برعکس، به عنوان چیزی ضروری و مطلوب به آن برخورد می‌شود.

موقعیت حزب ما به عنوان تنها حزب قانونی در کشور (انحصار حزب کمونیست) چیزی مصنوعی و من‌درآوردی نیست. یک چنین مقامی را نمی‌توان به طریق مصنوعی و با دستورات اداری و غیره به وجود آورد. انحصار حزب ما از واقعیت زندگی نتیجه شده است، تاریخاً تکامل یافته، به عنوان نتیجه‌ای، به آن علت که، احزاب سوسیال رولوسیونر و منشویکی برای همیشه ورشکست شده و در نزد ما از صحنه‌ی تصویر ناپدید گشته‌اند.

چگونه بودند احزاب سوسیال رولوسیونر و منشویکی در گذشته؛ این پیشگامان تأثیرات بورژوازی بر پرولتاریا؟ از چه طریقی این احزاب قبل از اکتبر ۱۹۱۷ کمک و پشتیبانی می‌شدند؟ به وسیله‌ی موجودیت طبقه‌ی بورژوازی و بالاخره به وسیله‌ی وجود حاکمیت بورژوازی. آیا این روشن نمی‌باشد، که با انهدام بورژوازی، می‌بایستی وجود این احزاب هم از بین برود؟

چه شدند این احزاب بعد از اکتبر ۱۹۱۷،؟ آنها به احزابی برای بازگرداندن سرمایه‌داری و سرنگونی قدرت پرولتاریا تبدیل گشتند. آیا این هنوز روشن نمی‌باشد، که این احزاب می‌بایستی هرگونه زمینه و هرگونه نفوذ در میان کارگران و اقشار زحمتکشان را از دست بدهند؟

مبارزه میان حزب کمونیست‌ها و احزاب سوسیال رولوسیونر و منشویکی جهت تأثیر بر طبقه‌ی کارگر از دیروز شروع نشده است. شروع این مبارزه به زمانی باز می‌گردد، که اولین نشانه‌ی یک حرکت توده‌ای انقلابی در روسیه،

قبل از ۱۹۰۵ دیده می‌شد. دوره‌ی ۱۹۰۳ تا اکتبر ۱۹۱۷، یک دوره‌ی مبارزه‌ی عقیدتی شدیدی در میان طبقه‌ی کارگر کشورمان بود، یک مرحله‌ی مبارزه میان بلشویک‌ها و منشویک‌ها و سوسیال رولوسیونرها برای تأثیر بر روی طبقه‌ی کارگر. در این دوران طبقه‌ی کارگر اتحاد جماهیر شوروی سه انقلاب را از سر گذراند. در آتش این انقلابات، طبقه‌ی کارگر شایستگی این احزاب، برای مسئله‌ی انقلاب پرولتری و روحیه‌ی انقلابی پرولتری آنها را تجربه و آزمایش نمود، و در روزهای اکتبر ۱۹۱۷، هنگامی که تاریخ بیان تمام مبارزه‌ی انقلابی گذشته را بررسی می‌نمود، هنگامی که در ترازوی تاریخ مبارزه‌ی بین احزاب درون طبقه‌ی کارگر، محک زده می‌شد - آنجا بالاخره طبقه‌ی کارگر اتحاد جماهیر شوروی، انتخاب نهائی خود را نمود و تصمیم بر انتخاب حزب کمونیست به عنوان تنها حزب پرولتری اتخاذ نمود.

از چه طریقی می‌توان این واقعیت را توضیح داد، که خواست طبقه‌ی کارگر بر انتخاب حزب کمونیست بود؟ آیا این یک واقعیت نیست که بلشویک‌ها به طور مثال در شورای پتروگراد در سال ۱۹۱۷ اقلیت ناچیزی بودند؟ آیا این یک واقعیت نیست که سوسیال رولوسیونرها و منشویک‌ها در آن زمان در شوراها اکثریت قاطع را در دست داشتند. آیا این یک واقعیت نیست که، روزهای اکتبر کلیه‌ی دستگاه قدرت و تماس ابزارهای اجرائی در دست احزاب سوسیال رولوسیونر و منشویکی بودند، که جبهه‌ی مشترکی با بورژوازی تشکیل می‌دادند؟

توضیح آن این است که، حزب کمونیست در آن زمان، برای پایان دادن به جنگ، برای یک صلح دموکراتیک فوری بود، هنگامی که احزاب سوسیال رولوسیونر و منشویکی برای "جنگ تا پیروزی کامل"، برای ادامه‌ی جنگ امپریالیستی بودند.

توضیح آن این است که، حزب کمونیست در آن زمان برای سرنگونی دولت کرنسکی، برای سرنگونی قدرت بورژوازی، برای ملی کردن کارخانجات و کارگاه‌ها، بانک‌ها و خطوط راه آهن بود هنگامی که مبارزه‌ی احزاب منشویکی و سوسیال رولوسیونرها برای دفاع از دولت کرنسکی و حق بورژوازی بر کارخانجات و کارگاه‌ها، بر روی بانک‌ها و خطوط راه آهن بود. توضیح آن در این است که حزب کمونیست در آن زمان برای مصادره‌ی زمین‌های زمینداران به نفع دهقانان بود، در حالی که سوسیال رولوسیونرها و منشویکی این مسئله را تا مجمع مؤسسان قانون اساسی برای مدت نامعلومی به تأخیر می‌انداختند.

آیا این تعجب آور است، که انتخاب کارگران و دهقانان فقیر در نهایت به نفع حزب کمونیست بوده باشد؟

آیا این تعجب آور است، که احزاب سوسیال رولوسیونرها و منشویکی به آن سرعت ناپود شدند؟

انحصار حزب کمونیست از این مسائل استنباط می شود، و این آن دلیلی است که چرا حزب کمونیست به قدرت رسید.

دوره بعد، دوره بعد از اکتبر ۱۹۱۷، دوره جنگ‌های داخلی، دوره ناپودی کامل احزاب منشویکی و سوسیال رولوسیونر، دوره پیروزی نهائی حزب بلشویک بود.

منشویک‌ها و سوسیال رولوسیونرها خود پیروزی حزب کمونیست را در این دوره آسان نمودند. بعد از این که احزاب سوسیال رولوسیونرها و منشویکی به هنگام تحولات اکتبر شکست خورده و از میان رفته بودند، واپسین ماندگان آنها شروع به شرکت در شورش‌های ضد انقلابی کولاک‌ها نمودند، در خدمت آنتانت در آمدند و بدین وسیله باعث گردیدند، که برای همیشه از چشم کارگران و دهقانان زدوده شوند. نتیجه‌ی آن، این تصاویر زیر گردید: سوسیال رولوسیونرها و منشویکی، از بورژوازی انقلابی به بورژوازی ضد انقلابی بدل شدند، به کمک آنتانت شتافتند، که روسیه جدید، روسیه شوروی را خفه نمایند، و آن به هنگامی که حزب بلشویک‌ها تمامی انقلابیون و نیروهای زنده و شاداب را به دور خود جمع نموده و دائماً گروه‌های جدیدی از کارگران و دهقانان را جهت مبارزه برای میهن سوسیالیستی، برای مبارزه با آنتانت بسیج می نمود. طبیعتاً از این طریق، می بایستی که، پیروزی کمونیست‌ها در این مرحله به شکست کامل سوسیال رولوسیونرها و منشویکی بیانجامد و در واقع هم به واقعیت پیوست. آیا این هنوز جای تعجب است که بعد از تمام این اتفاقات، حزب کمونیست تنها حزب طبقه‌ی کارگر و دهقانان فقیر گشته است؟

بدین گونه است که در نزد ما، انحصار حزب کمونیست به عنوان تنها حزب قانونی در کشور حاصل گشته است.

شما از مبارزه‌ی عقیدتی در میان طبقه‌ی کارگر و دهقانان اکنون، در تحت شرایط دیکتاتوری پرولتاریا صحبت می نمائید، من قبلاً اشاره نمودم، که مبارزه‌ی عقیدتی موجود است و موجود خواهد بود که بدون آن یک حرکت به پیش ناممکن است، ولی مبارزه‌ی عقیدتی در میان کارگران در شرایط کنونی نه برای مسئله‌ی اساسی سرنگونی نظام شوروی است، بلکه جهت طرح پیشنهادات عملی، جهت بهبود کار شوراها، تصحیح اشتباهات در ارگان‌های شوروی و برای تحکیم قدرت شوراها است. این کاملاً روشن است، که چنین مبارزه‌ی عقیدتی فقط می تواند حزب کمونیست را تقویت و تکامل بخشد. این کاملاً روشن است که یک چنین مبارزه‌ی عقیدتی نمی تواند زمینه‌ای را برای تشکیل احزاب دیگری در دامن طبقه‌ی کارگر و شاغلین دهقانی به وجود آورد.

پنجمین پرسش: آیا می‌توانید تفاوت‌های اساسی بین خود و ترترسکی را بیان نمائید؟

پاسخ: پیش از همه باید اظهار دارم که اختلافات با ترترسکی اختلافات شخصی نمی‌باشند، چنان‌چه این اختلافات دارای ویژه‌گی شخصی بوده باشد، حزب هیچگاه، حتی یک ساعت خود را بدان مشغول نمی‌دارد، زیرا آن را تحمل نمی‌کند، که فردی مسائل شخصی خود را اولویت دهد. بنابراین آشکارا مسئله مربوط به اختلافات عقیدتی در درون حزب می‌باشد. من این مسائل را خلاصه می‌کنم. بله، این اختلاف عقاید در حزب موجودند. درباره‌ی ویژه‌گی این اختلافات اخیر، ریکوف در مسکو و بوخارین در لنینگراد، در بیانیه‌های خود، تقریباً به طور کامل صحبت نموده‌اند. این بیانیه‌ها انتشار یافته‌اند. علاوه بر آن مسائلی که درباره‌ی اختلاف عقیده در این بیانیه‌ها گفته شده است، چیزی برای اضافه شدن ندارم. اگر شما این اسناد را در اختیار ندارید، من می‌توانم آنها را برای شما تهیه نمایم. (هیئت نمایندگی توضیح داد که این اسناد را در اختیار دارد.)

یک نماینده: از ما در بازگشتان سؤال خواهد شد، ولی ما تمام این اسناد را در اختیار نداریم. برای مثال "منشور ۸۳" را در اختیار نداریم.

استالین: من این منشور را امضاء ننموده‌ام و به خود حق نمی‌دهم، که اسناد غریبه را استفاده کنم. (خنده‌ی حضار)

ششمین پرسش: در کشورهای سرمایه‌داری محرک اصلی تولید در امید به رسیدن سود می‌باشد. این نیروی محرکه در اتحاد جماهیر شوروی موجود نیست. طبیعتاً به صورت نسبی. به چه وسیله‌ای این نیروی محرکه جایگزین می‌شود و تا چه اندازه به عقیده‌ی شما این جایگزینی مؤثر واقع می‌شود؟ آیا این می‌تواند پایدار باشد؟

پاسخ: این درست است که نیروی محرکه‌ی اصلی در اقتصاد سرمایه‌داری رسیدن به سود می‌باشد. این هم درست است که نیل به سود نه هدف و نه نیروی محرکه‌ی صنایع سوسیالیستی ما می‌باشد. پس نیروی محرکه‌ی صنایع ما چه می‌باشد؟ بیش از همه، وضعیت است، که کارخانجات و کارگاه‌ها در نزد ما به تمامی مردم و نه به سرمایه‌داران تعلق دارد، که در نزد ما کارخانجات و کارگاه‌ها نه از طریق نمایندگان سرمایه‌داران، بلکه از طرف نمایندگان طبقه‌ی

کارگر اداره می شوند. این آگاهی که طبقه‌ی کارگر، نه برای سرمایه‌داران، بلکه برای دولت خود کار می کنند - این آگاهی نیروی محرکه‌ی عظیمی است برای پیشرفت و تکامل صنایع ما.

باید بر این نکته تأکید شود، که اکثریت قابل توجهی از مدیران کارخانه‌ها در نزد ما، کارگران می باشند، که از طرف شورای عالی اقتصادی، با توافق سندیکاها منسوب می شوند، در حالی که حتی یک مدیر برخلاف میل کارگران و یا سندیکای مربوطه نمی تواند در پست خود باقی بماند.

و بعد باید تأکید شود، که هر کارگاهی، هر کارخانه‌ای یک کمیته‌ی کارخانه‌ای دارد که از طرف کارگران انتخاب می شود و فعالیت مدیریت کارخانه را کنترل می نماید. و بالاخره باید تأکید شود، که در هر کارگاه صنعتی جلسه‌ی مشاورتی تولیدی کارگران تشکیل می شود، که در آن تمامی کارگران مربوطه شرکت می جویند و در آن کارگران، کل فعالیت مدیر کارخانه را بررسی می کنند، برنامه‌ی کاری مدیریت کارخانه به بحث گذاشته می شود، اشتباهات و کمبودها تذکر داده می شود و در آن امکان می یابند که این کمبودها را از طریق سندیکاها، از طریق حزب و ارگان‌های قدرت شوروی برطرف نمایند.

درک این مسئله مشکل نمی باشد، که تمام این اوضاع، چه موقعیت کارگر و چه کلیت نظام کارخانه‌ای را از اساس تغییر می دهد. اگر برای کارگر در سیستم سرمایه‌داری کارخانه ملک غریبه و یا حتی زندان می باشد، در اینجا در سیستم شورائی دیگر به کارخانه از این نظر نگاه نمی کند، بلکه به چیزی که به او نزدیک است، چیزی که مال اوست، چیزی که برای تکامل و بهبود آن عمیقاً تمایل دارد.

این مسئله دیگر به اثبات بیشتری نیاز ندارد، که در این روابط نوین بین کارگر و کارخانه و کارگاه و این احساس درآمیختگی با کارگاه نیروی محرکه‌ی عظیم تمام صنایع ماست.

از این وضعیت، این حقیقت آشکار می گردد که تعداد مخترعین در عرصه‌ی صنعت تولید و تشکیلات صنعتی، که از صفوف کارگران بر می خیزند، روز به روز گسترش می یابد.

دوماً وضعیتی که، در نزد ما درآمدهای از بخش صنعت، نه به جیب افراد شخصی، بلکه برای گسترش بعدی صنایع، برای بهبود وضع مادی و معنوی طبقه‌ی کارگر، برای تنزل بهای اجناس صنعتی، که کارگران و دهقانان به آن نیاز دارند، به کار گرفته می شود، این هم چنین به معنای اینست که برای بهبود وضع مادی توده‌ای شاغل به مصرف می رسد.

سرمایه‌دار نمی‌تواند درآمد خود را برای بالا بردن سطح زندگی طبقه‌ی کارگر به کار گیرد. او از سود زندگی می‌کند، وگرنه او سرمایه‌دار نیست. او سود به دست می‌آورد، که از سرمایه‌ی اضافی سود جدید و بزرگ‌تری حاصل آورد، از این طریق سرمایه از آمریکای شمالی به چین، به اندونزی، به آمریکای جنوبی و به اروپا سرازیر می‌شود، از فرانسه به مستعمرات فرانسه، از انگلستان به مستعمرات انگلیس.

در نزد ما مسئله به صورت دیگر است، زیرا ما سیاست مستعمراتی اعمال نمی‌کنیم و آن را هم به رسمیت نمی‌شناسیم. در نزد ما درآمد از صنعت در کشور می‌ماند، در خدمت گسترش صنایع، بهبود وضع کارگر، برای امکان رشد بازار داخلی، از جمله بازار دهقانی به وسیله‌ی ارزان کردن اجناس صنعتی به کار گرفته می‌شود. نزدیک به ۱۰ درصد درآمد از صنعت برای بهبود وضع زندگی طبقه‌ی کارگر مصرف می‌شود. در پیش ما بیمه‌ی طبقه‌ی کارگر به حساب دولت، در مقایسه با دستمزد کارگر، ۱۳ درصد آن می‌باشد. بخش معینی از درآمدها (در این لحظه مقدار آن را نمی‌توانم بیان کنم) برای احتیاجات فرهنگی، تعلیمات شغلی کارآموزان به کار گرفته می‌شود. بخش تقریباً مهمی از این درآمدها (که دوباره مقدار آن را نمی‌توانم در این لحظه بگویم) جهت بالابردن دستمزدهای کارگران مصرف می‌شود. قسمت باقی مانده از درآمدها از صنعت، برای گسترش بعدی صنایع، برای تعمیرات کارگاه‌های کهنه، برای ایجاد کارگاه‌های جدید و بالاخره برای ارزان کردن کالاهای صنعتی مصرف می‌شود.

مفهوم بزرگ این اوضاع برای تمامی صنعت در این است که:

الف - کشاورزی را به صنعت نزدیک کند و تضاد میان شهر و ده را تعدیل بخشد؛

ب - رشد قابلیت جذب مصرف داخلی، چه شهری و چه روستائی را حمایت کند و از این طریق پایه‌ی رشد دائمی برای صنایع را به وجود آورد. سوماً ایجاد آن موقعیتی که، ملی کردن صنعت، اداره با برنامه‌ی تمام اقتصاد صنعتی را آسان گرداند.

آیا این محرکه‌ها و نیروهای محرکه‌ی صنایع، فاکتورهای دائمی می‌باشند؟ آیا می‌توانند به عنوان فاکتورهای دائمی مؤثر واقع شوند؟ بله، آنها بدون قید و شرط محرکه‌ها و نیروهای محرک دائمی می‌باشند. هر اندازه صنایع ما گسترش یابند، به همان اندازه این بردارها از قدرت و اهمیت بیشتری برخوردار می‌شوند.

هفتمین پرسش: تا چه حد اتحاد جماهیر شوروی می تواند با صنایع سرمایه‌داری در کشورهای دیگر همکاری نماید؟
آیا برای چنین همکاری‌ای، مرزهای معینی تعیین می شود، یا این که فقط آزمایشی است، تا تعیین شود، در چه عرصه‌ای یک همکاری و چگونگی همکاری امکان می یابد، و در چه عرصه‌ای امکانش وجود ندارد؟

پاسخ: به طور آشکار، منظور قراردادهای موقتی با کشورهای سرمایه‌داری در عرصه‌ی صنایع، معاملات و شاید مناسبات سیاسی می باشد. من معتقدم که وجود دو سیستم متضاد - کاپیتالیستی و سیستم سوسیالیستی - امکان چنین قراردادهایی را منتفی نمی گرداند. من معتقدم، که این قراردادها در تحت شرایط صلح آمیز، امکان پذیر و سودمند می باشند.

صادرات و واردات پایه‌ای مناسب برای چنین قراردادهایی می باشند. ما به ماشین آلات صنعتی، مواد اولیه (به طور مثال پنبه)، محصولات نیمه ساخته (از جمله صنایع فلزی) و اما سرمایه‌داران به یک بازار فروش برای این محصولات نیاز دارند. در اینجا شما یک امکان برای عقد قرارداد دارید. سرمایه‌داران احتیاج به نفت، چوب و غلات دارند، اما ما احتیاج به بازار فروش این اجناس داریم ما نیاز به اعتبارات بانکی، سرمایه‌داران نیاز به ربح مناسب برای این اعتبارات را دارند. در اینجا شما پایه‌ای دیگر برای عقد قرارداد دارید، این بار در عرصه‌ی اعتبارات، در حالی که معروف است، ارگان‌های شوروی از معتبرترین پرداخت کننده در امر اعتبارات می باشند.

همین مسائل برای مناسبات سیاسی معتبر می باشند. ما یک سیاست صلح آمیز به اجراء می گذاریم و ما آماده‌ایم با کشورهای بورژوائی قراردادهای متقابل عدم تجاوز ببندیم، ما سیاستی صلح آمیز اجراء می نمائیم و آماده‌ایم پیمان‌هایی در مورد کاهش تسلیحات نظامی، تا امحاء کامل ارتش‌های موجود انعقاد نمائیم، مسئله‌ای که ما در پیش‌اروی تمام جهان در کنفرانس جنوا (Genua) [۱] بیان داشتیم. در اینجا زمینه‌ای برای انعقاد قرارداد در عرصه‌ی سیاسی دارید.

مرزهای این گونه پیمان‌ها؟ مرزها با تضادهای دو سیستم، که با یک دیگر رقابت و مبارزه می کنند، تعیین می شوند. در شرایط چارچوب متأثر از این دو سیستم و فقط در این چارچوب، توافقنامه‌ها کاملاً امکان پذیرند. تجربه‌ی توافقنامه با آلمان، با ایتالیا، با ژاپن و غیره بر این امر شهادت می دهند.

آیا این پیمان‌ها تنها یک آزمایش‌اند، یا می توانند کم و بیش ماهیت دائمی داشته باشند؟ این فقط به ما مربوط نمی شود، این هم چنین به طرف مقابل وابسته می باشد. این به اوضاع عمومی بستگی دارد، یک جنگ می تواند تمام این

پیمان‌ها را بر باد دهد. و در آخر این بستگی به شرایط قرارداد دارد. شرایط برده‌وار را نمی‌توانیم، بپذیریم. ما قراردادی با هریمین منعقد داشته‌ایم که در گرجستان معادن منگان را استخراج کند، قرارداد برای مدت بیست سال بسته شده است. چنانچه مشاهده می‌کنید این قراردادی کوتاه مدت نیست. ما هم چنین قراردادی با شرکت لِنَا - گلدفیلد بسته‌ایم که در سیبری طلا استخراج نماید. قرارداد برای مدت ۳۰ سال منعقد گردیده است؛ یک مدت طولانی‌تر. و در آخر قراردادی با ژاپن در مورد استخراج نفت و ذغال سنگ در ساخالین..

ما آرزو داریم که این پیمان‌ها کم و نَبیش ماهیت دائمی پیدا نمایند. طبیعتاً این تنها نه به ما، بلکه هم چنین به رقبای ما وابسته است

هشتمین پرسش: تفاوت‌های عمده بین روسیه و کشورهای سرمایه‌داری در رابطه با سیاست در مقابل اقلیت‌های ملی در کجاست؟

پاسخ: ظاهراً این سؤال به اقلیت‌های ملی اتحاد جماهیر شوروی که قبلاً از طریق سیستم تزاری و طبقه‌ی استثمارگر روسیه سرکوب می‌شدند و تشکیلات دولت خودی نداشتند، مربوط می‌شود.

تفاوت عمده در این است که در کشورهای سرمایه‌داری سرکوب ملی و بردگی ملی وجود دارد، هنگامی که در نزد ما، در اتحاد جماهیر شوروی هم این و هم آن از ریشه برچیده شده‌اند.

انجا، در کشورهای سرمایه‌داری، در کنار ملت‌های درجه‌ی اول، در کنار ملت‌های برگزیده، ملت‌های "تشکیل دولت داده"، ملت‌های درجه‌ی دوم، "ملت‌های تشکیل دولت نداده" ملت‌های نه کاملاً مجاز، که از آنها حقوق مختلفی، از جمله حق تشکیل دولت دزدیده شده است، موجودند. برعکس در نزد ما، در اتحاد جماهیر شوروی تمام این پیشوندهای نابرابری ملی و فشار ملی نابود شده‌اند. در نزد ما تمام ملیت‌ها برابر و مستقل‌اند، زیرا منافع ملی و دولتی آن زمان حاکمیت روس برچیده شده‌اند.

طبیعتاً فقط بیانی‌هی تساوی حقوق ملت‌ها کافی نمی‌باشد. بیانی‌هی در مورد تساوی حقوق ملل را می‌توان در تمام احزاب ممکن بورژوائی و سوسیال دموکرات، نه به تعداد کم مشاهده نمود. چه ارزشی این بیانی‌ها دارا می‌باشند، اگر در عمل اجرا نشوند؟ مسئله این است که، می‌بایستی طبقاتی را نابود کرد، که باعث، خالق و مدافع سرکوب ملی می‌باشند. این طبقات در نزد ما زمینداران بزرگ و سرمایه‌داران بودند. ما این طبقات را سرنگون نمودیم و بدین وسیله امکان سرکوب ملی را زدودیم و درست به همین دلیل که ما این طبقات سرکوب نمودیم، یک تساوی حقوق ملی امکان پذیرفت.

این را ما به همین دلیل تحقق ایده‌ی حق ملل در تعیین سرنوشت تا سرحد جدائی می‌نمائیم. و درست چون ما خود حق تعیین سرنوشت ملل را به تحقق درآوردیم و درست به همین علت، قادر گشتیم بدبینی‌های توده‌های شاغل اقلیت‌های ملی اتحاد جماهیر شوروی را بزدائیم و ملت‌ها را بر اساس خواست داوطلبانه، در یک دولت متحد با هم پیوند دهیم.

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی کنونی، نتیجه‌ی سیاست ملی ما و بیان اتحاد داوطلبانه‌ی ملت‌های شوروی در یک دولت فدرال می‌باشد.

لازم به اثبات بیشتری نمی‌باشد، که یک چنین سیاستی در مورد مسئله‌ی ملی در کشورهای سرمایه‌داری، غیرقابل تصور است، زیرا در آنجا هنوز سرمایه‌دارها در قدرت می‌باشند، که خالقان و پشتیبانان سیاست سرکوب ملی می‌باشند.

به طور مثال باید این واقعیت تذکر داده شود، که در مرکز بالاترین ارگان‌های قدرت در شوروی، هیئت مرکزی اجرائی شوراهای نه حتماً یک رئیس روسی قرار دارد، بلکه شش رئیس منطبق بر تعداد شش جمهوری متحده، که خود را در اتحاد جماهیر شوروی به هم پیوند داده‌اند، در رأس آن قرار دارند. از آنها یک نفر روسی است (کالینین)، دومین نفر یک اوکرائینی (پترووسکی)، سومین بلاروسی (چرویاکوف)، چهارمین آذربایجانی (موسی بکوف)، پنجمین یک ترکمن (آتیاکوف) و ششمین یک ازبک (فیض‌الله خودشایف). این یکی از واقعیت‌هایی است، که سیاست ملی ما به طور آشکار بیان می‌دارد. اساساً لازم به تأکید بیشتر نیست که حتی یک جمهوری بورژوائی - هر اندازه هم دموکرات باشد - برای برداشتن چنین قدمی، اقدام کند. برای ما برداشتن چنین قدمی امری بدیهی است، که از سیاست کلی ما در مورد تساوی حقوق ملت‌ها نتیجه می‌شود.

نهمین پرسش: رهبران کارگران آمریکائی مبارزه‌ی خود را علیه‌ی کمونیست‌ها به دو دلیل توجیه می‌کنند.

۱ - کمونیست‌ها جنبش کارگری را به وسیله‌ی فراكسیون‌های خود در داخل سندیکاها و حملات خویش علیه‌ی فعالین سندیکائی غیر چپ به شکست می‌کشاند.

۲ - کمونیست‌های آمریکائی دستورات خود را از مسکو دریافت می‌دارند و از این جهت نمی‌توانند سندیکالیست‌های خوبی باشند، زیرا وفاداری آنها به تشکیلات خارجی بیشتر از وفاداری آنها در مقابل سندیکای خود می‌باشد.

چگونه می‌توان به این دست یافت، که کمونیست‌های آمریکائی با حوزه‌های دیگر جنبش کارگری همکاری کنند؟

پاسخ: من معتقدم، که کوشش‌های رهبران کارگری آمریکا، که مبارزه‌ی خود را علیه‌ی کمونیست‌ها موجه جلوه دهند، تاب هیچ‌گونه انتقادی را نخواهد آورد.

تا کنون هیچ‌کسی اثبات ننموده و هیچ‌کسی اثبات نخواهد کرد، که کمونیست‌ها جنبش کارگری را نابود می‌کنند، بالعکس تاکنون اثبات شده است، که کمونیست‌ها در تمام جهان، از جمله در آمریکا خادم‌ترین و جسورترین مبارزان جنبش کارگری می‌باشند.

آیا این واقعیت ندارد که کمونیست‌ها در هنگام اعتصابات و تظاهرات کارگران، در صف اول طبقه‌ی کارگر رژه می‌روند و اولین ضربات سرمایه‌داران را دریافت می‌کنند، در جایی که رهبران رفرمیست کارگری، همزمان در حیاط خلوت سرمایه‌داران خود را پنهان می‌کنند؟ چرا نباید در آنجا به این موضع بزدلانه و ارتجاعی رهبران رفرمیست کارگری انتقاد کرد؟ آیا این روشن نیست، که چنین انتقادی فقط می‌تواند جنبش کارگری را تقویت نماید؟

بدون شک چنین انتقادی، رهبران مرتجع کارگری را بی اعتبار خواهد کرد. چه چیز این مسئله تعجب آور است؟ رهبران مرتجع کارگری می‌بایستی با یک انتقاد متقابل به این مسئله جواب دهند، ولی نه بدین وسیله که کمونیست‌ها را از سندیکاها اخراج کنند.

من معتقدم که جنبش کارگری آمریکا اگر بخواهد زنده بماند و خود را گسترش دهد، باید با مبارزه‌ی عقاید و مشکلات در داخل سندیکاها همزیستی کند.

من معتقدم که مبارزه‌ی عقاید و اختلالات در داخل سندیکاها، انتقاد به رهبران مرتجع و غیرو به همان اندازه تقویت می‌شوند، که رهبران رفرمیست کارگری در مقابل آن بخواهند ایستادگی کنند.

طبقه‌ی کارگر آمریکا بدون قید و شرط به چنین مبارزه‌ی عقیدتی و چنین انتقادی نیاز دارد، تا بتواند بین جریانات مختلف انتخاب نماید و بالاخره خود را به عنوان یک قدرت سازمان یافته در جامعه‌ی آمریکا مستقر گرداند.

اگر رهبران رفرمیست آمریکائی علیه‌ی کمونیست‌ها شکوه نمایند، این فقط اثبات می‌کند که به حقانیت مسائل خود اعتقادی ندارد و به خود مطمئن نیستند. و درست به همین دلیل از انتقاد مثل وبا هراس دارند. جالب توجه است که رهبران کارگری آمریکائی، چنانچه مشاهده می‌شود، همانند بسیاری از بورژواها در خود آمریکا از مخالفان سرسخت حقوق اولیه‌ی دموکراتیک می‌باشند.

این ادعا کاملاً نادرست است، که کمونیست‌های آمریکائی با "دستوراتی از مسکو" کار کرده‌اند. شما در تمام دنیا کمونیستی نخواهید یافت، که آماده باشد از

خارج، علیه اعتقاد خودش، علیه خواستش، علیه حکم زمان، اقدام نماید. و یا حتی اگر چنین کمونیست‌هایی وجود داشته باشند، در آن صورت چنین کمونیستی به پیشیزی نمی‌آورد.

کمونیست‌ها شجاع‌ترین و جسورترین انسان‌ها هستند، آنها مبارزه‌ای را علیه دشمنان بیشماری رهبری می‌کنند. علاوه بر اینها، کمونیست‌ها درست به این جهت مورد احترام‌اند، زیرا که آنها می‌دانند که برای عقایدشان مبارزه می‌کنند، به این دلیل، مضحک به نظر می‌آید، اگر از کمونیست‌های آمریکائی به عنوان اشخاصی صحبت شود، که از خود عقیده‌ای ندارند و فقط "بنا به دستور" از خارج می‌توانند عمل کنند.

از تمام ادعاهای رهبران کارگری فقط یک نکته درست می‌باشد و آن این که کمونیست‌های آمریکائی به سازمان بین‌المللی کمونیستی تعلق دارند و گاه گاه با مرکز سازمان راجع به این و یا آن مسئله به تبادل نظر می‌پردازند. چه چیز آن بد می‌باشد؟ آیا رهبران کارگران آمریکائی مخالف تشکیلات مرکزی کارگری بین‌المللی کارگران می‌باشند؟ آنها به انترناسیونال آمستردام تعلق ندارند. [۲] اما تعلق نداشتن آنها به انترناسیونال آمستردام نه به این خاطر است که آنها علیه مرکزیت کارگری بین‌المللی می‌باشند، تعلق نداشتن آنها به این سازمان بدین جهت است که آنها آمستردام را سازمان چپی می‌دانند. (خنده‌ی حضار) چرا سرمایه‌داران می‌توانند خود را در مقیاس بین‌المللی ارگانیزه کنند، ولی طبقه‌ی کارگر و یا بخشی از آن باید از داشتن چنین تشکیلاتی محروم بماند؟ آیا این روشن نیست که گرین (Green) و رفقایش از تریبون فدراسیون کارگری آمریکائی [۳] به کمونیست‌های آمریکا؛ - هنگامی که افسانه‌ی سرمایه‌دارها را راجع به "دستورات از مسکو" برده‌وار تکرار می‌کنند - تهمت می‌زنند؟

کسانی هستند که فکر می‌کنند، اعضاء انترناسیونال کمونیستی در مسکو کاری جز آن ندارد که برای تمام کشورها دستوراتی صادر کند. از آنجا که در کمینترن بیش از ۶۰ کشور عضویت دارند، می‌توانید وضعیت اعضاء کمینترن را به تصور درآورید، که نه می‌خواهند و نه می‌خورند، بلکه فقط کارشان روز و شب نوشتن دستورات برای این کشورها می‌باشد. (خنده‌ی حضار) و با این قصد مسخره، رهبران کارگری آمریکائی معتقدند که می‌توانند ترس خود را از کمونیست‌ها پنهان دارند، و این واقعیت را مستور دارند، که کمونیست‌ها جسورترین و خادم‌ترین رهبران طبقه‌ی کارگر آمریکا می‌باشند.

هیئت نمایندگی سؤال می‌کند، که راه برون رفت از این موقعیت چیست. من معتقدم که تنها یک راه وجود دارد: مبارزه‌ی عقیدتی و وجود جریانات مختلف در سندیگاه‌های کارگری آمریکا امکان پذیر شود، به سیاست ارتجاعی

اخراج کمونیست‌ها از سندیکاها پایان داده شود و به طبقه‌ی کارگر آمریکا امکان داده شود، در انتخاباتی آزاد بین جریانات مختلف، خود تصمیم بگیرد، زیرا آمریکا هنوز انقلاب اکتبر خود را نداشته و کارگران در آنجا هنوز این امکان را نداشته‌اند که با انتخاب نهائی بین جریانات مختلف در سندیکاها تصمیم بگیرند.

دهمین پرسش: آیا هم اکنون برای کمک به حزب کمونیست آمریکا و یا به روزنامه "دیلی ورکر"، (Daily Worker) پول‌هایی به آمریکا فرستاده می‌شود؟

اگر این واقعیت ندارد، چه مقدار حق عضویت سالانه می‌باشد، که کمونیست‌های آمریکائی به انترناسیونال سوم می‌پردازند؟

پاسخ: چنانچه مسئله به روابط بین حزب کمونیست آمریکا و انترناسیونال سوم مربوط می‌شود، باید بگویم که حزب کمونیست آمریکا به عنوان بخشی از انترناسیونال کمونیستی به کمینترن آشکارا همان قدر حق عضویت بپردازد که کمینترن به عنوان جنبش بین‌المللی کمونیستی - این طور حدس زده می‌شود - به حزب کمونیست آمریکا بنا به امکاناتش کمک می‌کند، اگر او آن را ضروری بداند. من معتقدم که این چیزی مضمون و غیر معمول نمی‌باشد.

اما اگر مسئله مربوط به رابطه‌ی بین حزب کمونیست آمریکا و حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی می‌باشد، باید تذکر دهم که من حتی یک مورد را نمی‌شناسم که نمایندگان حزب کمونیست آمریکا از حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی تقاضای کمک کرده باشد. این به نظر شما تعجب آور است، ولی واقعیتی است، که از حساسیت بسیار شدید کمونیست‌های آمریکائی حکایت دارد.

چه خواهد شد، اگر حزب کمونیست آمریکا از حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی تقاضای کمک کند؟ به عقیده‌ی من حزب کمونیست شوروی در حدود امکاناتش به او کمک خواهد نمود. در عمل چه ارزشی یک حزب کمونیست خواهد داشت، اضافه بر آن هم که در قدرت باشد، اگر به حزب کمونیست کشور دیگری، در تحت تسلط بورژوازی، در حدود امکاناتش به او کمک نکند؟

من می‌گویم که این حزب به دیناری نمی‌ارزد.

فرض کنیم که طبقه‌ی کارگر آمریکا به قدرت رسیده و بورژوازی خود را سرنگون کرده باشد، فرض کنیم طبقه‌ی کارگر کشور دیگری از طبقه‌ی کارگر کشور آمریکا، که در مبارزه‌ی عظیمی علیه سرمایه‌داری پیروز گشته، روی می‌آورد، که به او در حد امکان از نظر مادی کمک نماید؛ - آیا طبقه‌ی کارگر

آمریکا می تواند چنین تقاضائی را رد نماید؟ من معتقدم که او ننگ را بر خود خواهد خرید، چنانچه در کمک کوتاهی کند.

یازدهمین پرسش: ما می دانیم، که بعضی از کمونیست‌های خوب با این خواست حزب کمونیست، که همه‌ی اعضاء آن باید به خدا اعتقادی نداشته باشند (Atheisten)، توافق ندارند، زیرا آنها هم اکنون زیر نفوذ روحانیت ارتجاعی می باشند. آیا حزب کمونیست نمی تواند در آینده در مقابل مذهب بی تفاوت بماند، که به علم در مجموع کمک می نماید و در مقابل کمونیست‌ها نمی ایستد؟ نمی توان در آینده در نزد شما به اعضاء اجازه داده شود که اعتقادات مذهبی خود را داشته باشد، اگر این اعتقادات تناقضی با وفاداری به حزب نباشد؟

پاسخ: در این پرسش چندین ناروشنی موجود است. اولاً من چنین "کمونیست‌های خوبی" را نمی شناسم، که هیئت نمایندگی از آنها نام می برد. چنین کمونیست‌هایی اجازه ندارند که در دنیا باشند. دوماً باید توضیح دهم که اگر رسماً گفته شود، در نزد ما هیچ شرط عضویتی در حزب نمی باشد، که از کاندیداها برای ورود به حزب حتماً بی اعتقادی به خدا را شرط بگذارد. شرایط ما برای عضویت در حزب عبارتند از: قبول برنامه و تشکیلات حزب، تابعیت بدون شرط از تصمیمات حزب و ارگان‌های آن، پرداختی حق عضویت و عضویت در یکی از تشکیلات حزب.

یک نماینده: من به کرات می خوانم، که اخراج‌هایی به دلیل اعتقاد به خدا در حزب انجام یافته است.

استالین: من فقط می توانم آن شرایطی را که برای قبول عضو در حزب گفتم، دوباره تکرار کنم. شرط دیگری را ما نداریم. آیا این بدان معنی است، که ما در مقابل مذهب بی تفاوت می باشیم؟ خیر، این بدان معنی نیست. ما تبلیغات خود را علیه خرافات مذهبی گسترش می دهیم و هم چنین بسط خواهیم داد. قانونگزاری کشور ما چنین است که هر شهروندی محق است، به هر مذهبی که بخواهد معتقد باشد. این مسئله‌ی وجدانی هر شخص است، درست به همین دلیل ما جدائی کلیسا از دولت را اجراء می کنیم. اما همزمان با جدائی کلیسا از دولت و اعلان آزادی اعتقاد به مذهب، این حق را به هر شهروندی داده‌ایم که با اقناع، با تبلیغ و ترویج، علیه این یا آن مذهب و یا اساساً علیه هر گونه

مذهبی مبارزه کند. حزب نمی تواند در مقابل مذهب بی تفاوت بماند، او تبلیغات ضد مذهبی را علیه همه و هر گونه خرافات مذهبی بسط می دهد، زیرا حزب برای علم است، اما خرافات‌های مذهبی ضد علم می باشند، زیرا هر مذهبی علیه علم قرار دارد. این موارد، که در آمریکا که مدت‌هاست داروینست‌ها محکوم شده‌اند [۴] در نزد ما غیرممکن می باشند، زیرا حزب سیاست همه جانبه‌ای را برای شکوفائی علم اجراء می کند.

حزب نمی تواند در مقابل خرافات مذهبی بی تفاوت بماند و علیه این خرافات تبلیغ خواهد نمود، زیرا این وسیله‌ای مطمئن برای از بین بردن نفوذ روحانیت مرتجع که از طبقه‌ی استثمارگر پشتیبانی می نمود و اطاعت از وی را می ستود، می باشد.

حزب نمی تواند در مقابل مجریان خرافات مذهبی، بی تفاوتی ارتجاعی، که افکار توده‌ها را مسموم می کند، بی تفاوت بماند.

آیا ما روحانیت مرتجع را سرکوب کردیم؟ بله، آنها را سرکوب کردیم. مشکل فقط در این است که آنها کاملاً از بین نرفته‌اند. تبلیغات ضد مذهبی وسیله‌ای است که با آن نابودی روحانیت مرتجع به پایان رسد. مواردی هستند که، اینجا و آنجا عضوی از حزب، اضافه بر مسائل دیگر، از پیشبرد همه جانبه‌ی تبلیغات ضد مذهبی جلو می گیرد. اگر چنین اعضای حزب اخراج شوند، این بسیار مفید است، زیرا در صفوف حزب برای این گونه "کمونیست‌ها"، جایی وجود ندارد.

پرسش دوازدهم: می توانید به طور مختصر ویژه‌گی‌های جامعه‌ی آینده کمونیستی را که کمونیست‌ها آن را ایجاد خواهند نمود، تصویر کنید.

پاسخ: ویژه‌گی‌های عمومی جامعه‌ی کمونیستی را مارکس، انگلس و لنین در آثار خود بیان داشته‌اند. اگر بخواهیم به صورت خیلی مختصر کالبد شناسی جامعه‌ی کمونیستی را بیان کنیم، آن جامعه‌ی خواهد بود:

الف - که در آن مالکیت خصوصی بر ابزار و وسائل تولید وجود نخواهد داشت، بلکه آنها تنها در مالکیت اجتماعی و جمعی خواهد بود.

ب - که در آن نه طبقه‌ای و نه قدرت دولتی وجود خواهد داشت، بلکه تنها در آن تولید کنندگان صنعتی و کشاورزی خواهند بود، که خود را در اتحاد آزاد اقتصادی زحمتکشان اداره می کنند.

پ - که در آن اقتصاد بر پایه‌ی بالاترین تکامل تکنیک چه در عرصه‌ی صنعت و چه در عرصه‌ی کشاورزی برنامه ریزی می شود.

د - که در آن تضادی میان شهر و ده، میان صنعت و کشاورزی وجود نخواهد داشت.

ج - که در آن تولیدات بر اساس پرنسیب کمونیست‌های قدیمی فرانسوی تقسیم می‌شود: "هر کس بر اساس توانائیش، به هر کس بر اساس نیازش".

ف - که در آن علم و هنر در چنان شرایط مناسبی تکامل یابند، که به شکوفائی کامل دست یابند.

گ - که در آن شخصیت فارغ از غم قطعه نانی و این که ناچار باشد خود را با "قدرتمندان این جهان" دمساز کند و حقیقتاً آزاد خواهد بود. و غیرو غیرو این روشن است که ما از چنین اجتماعی فرسنگ‌ها فاصله داریم.

آن چیزی که به شرایط بین‌المللی برای پیروزی قطعی جامعه‌ی کمونیستی ضروری می‌باشد، مربوط می‌شود، به همان اندازه به وجود می‌آیند و بسط پیدا می‌کنند، که مجامع انقلابی و اقدامات انقلابی طبقه‌ی کارگر در کشورهای سرمایه‌داری، رشد یابند.

نباید چنین تصور کرد، که طبقه‌ی کارگر کشوری و یا چندین کشور می‌توانند به سوسیالیسم و یا حتی به کمونیسم گذار کنند، و سرمایه‌داران بقیه‌ی کشورها به آن بی‌تفاوت نگاه کنند و دست به زانو بنشینند و به طور قطع نباید تصور کرد، که طبقه‌ی کارگر در کشورهای سرمایه‌داری آماده باشند، که تنها نظاره‌گر تکامل پیروزمندانه‌ی سوسیالیسم در این یا آن کشور بمانند. در حقیقت سرمایه‌داران با تمام قدرت به هر عملی دست می‌زنند، که چنین کشورهائی را خفه نمایند. در حقیقت هر قدمی که در این و یا آن کشور به سوی سوسیالیسم و یا بیشتر، به سمت کمونیسم برداشته شود، به طور اجتناب‌ناپذیر با یک انگیزه‌ی غیر قابل کنترل طبقه‌ی کارگر کشورهای سرمایه‌داری برای تسخیر قدرت و مبارزه برای سوسیالیسم در این کشورها همراه خواهد شد.

بدین طریق در حین تکامل انقلابات بین‌المللی و تکامل ارتجاع جهانی، دو مرکزیت در مقیاس جهانی شکل می‌گیرد: یک مرکزیت سوسیالیستی، که نیروی جاذبه‌ای برای کشورهائی که به سوسیالیسم تمایل دارند، خواهد بود و مرکزیت سرمایه‌داری، که نیروی جاذبه‌ای برای کشورهائی که به سرمایه‌داری تمایل دارند، خواهد بود. میان این دو جبهه، سرنوشت سرمایه‌داری و سوسیالیسم را در تمام جهان رقم خواهد زد.

II

پرسش‌های رفیق استالین و پاسخ‌های هیئت نمایندگی

استالین. چنان که هیئت نمایندگی زیاد خسته نباشد به من اجازه دهید، که من هم از شما چند سئوالی کنم. (هیئت نمایندگی توافق خود را ابراز می‌دارد).

پرسش اول: چگونه می‌توان درصد کم کارگران متشکل در سندیکاها را در آمریکا توضیح داد؟
من گمان می‌کنم که در نزد شما، تقریباً ۱۷ میلیون کارگر صنعتی وجود دارد.

(هیئت نمایندگی تذکر می‌دهد، که در آمریکا ۱۸ - ۱۹ میلیون کارگر صنعتی موجودند.) فکر می‌کنم که حدود ۳ میلیون آنها متشکل می‌باشند. (هیئت نمایندگی تذکر می‌دهد، که در فدراسیون کارگران آمریکا، نزدیک به ۳ میلیون کارگر متشکل‌اند و علاوه بر آن در اتحادیه‌های دیگر، هم اکنون نیم میلیون کارگر عضویت دارند، که رویهم ۳,۵ میلیون کارگر متشکل وجود دارد.)
من شخصاً بر این نظرم، که این درصد کمی از کارگران متشکل در سندیکا می‌باشد در اینجا، در اتحاد جماهیر شوروی ۹۰ درصد کارگران کشور در سندیکاها متشکل‌اند. من می‌خواهم از هیئت نمایندگی سئوال کنم، که آیا شما این واقعیت کم بودن کارگران متشکل در سندیکاها را یک واقعیت مثبت ارزیابی می‌کنید، آیا هیئت نمایندگی فکر نمی‌کند، که واقعیت از ضعف بودن کارگران آمریکائی، از ضعف ابزار مبارزه در عرصه‌ی اقتصادی علیه‌ی سرمایه‌داری حکایت می‌کند؟

بروفی (Brophy): کم بودن تعداد اعضاء در سندیکاها را نمی‌شود به این وسیله که تاکتیک به کار گرفته شده، درست نمی‌باشد، توضیح داد، بلکه بدین لحاظ که، روابط عمومی اقتصادی در کشور اقتضاء نمی‌کند که کارگران متشکل شوند و درست همین روابط اقتصادی زمینه‌ای می‌باشد، که ضرورت مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر را علیه‌ی سرمایه‌داران مشکل می‌نماید. این روابط طبیعتاً تغییر خواهند کرد و به موازات این تغییر، این روابط سندیکاها نیز رشد خواهند نمود و تمام جنبش سندیکائی راه دیگری در پیش خواهد گرفت

داگلاس (Douglas): من با توضیحاتی که سخنگوی قبلی ابراز داشت، موافقم. من می‌خواهم به آن اضافه کنم، باید در نظر داشت که دستمزد کارگران در ایالات متحده در این اواخر از طرف سرمایه‌داران به مقدار زیادی اضافه گشته است. این پروسه‌ی اضافه دستمزد کارگران در سال ۱۹۱۷، ۱۹۱۹ و اخیراً دیده می‌شود. اگر دستمزد واقعی امروزی را با دستمزد ۱۹۱۱ مقایسه کنیم، بدین طریق نتیجه می‌شود که دستمزد امروزی به مراتب بیشتر است. جنبش سندیکائی در اوایل پروسه‌ی تکامل خویش علی‌الاصول به شعبه‌هایی بر اساس شغل‌ها تقسیم گشته و هنوز هم چنین تقسیم می‌گردد و سندیکاها بیشتر برای کارگران متخصص به وجود آمده است. در رأس این اتحادیه‌ها رهبران معینی قرار گرفته بودند، که بین خود تشکیلات بسته‌ای را عرضه می‌داشتند و سعی می‌نمودند برای اعضاء خود شرایط مناسبی را معین گردانند. آنها هیچ انگیزه‌ای که چارچوب اتحادیه‌ی سندیکائی گسترش داده شود و کارگران غیر متخصص دیگر را هم در سندیکاها جذب نمایند، نداشتند. به جز این مسئله، می‌بایستی که جنبش سندیکائی آمریکا با یک سرمایه‌داری بسیار خوب تشکل یافته حساب کند، که با تمام وسائل مجهز می‌باشد تا با متشکل شدن سندیکائی تمام کارگران مقابله کند. به طور مثال اگر یک رشته از تولید که به صورت تراست درآمده، در یکی از کارخانه‌هایش با مقاومت قوی سندیکا مواجه شود، تا آنجا پیش می‌رود، که او این کارخانه را می‌بندد و کار را به یکی از کارخانه‌های دیگرش منتقل می‌کند. از این طریق مقاومت سندیکا شکسته می‌شود.

سرمایه‌داری آمریکا از طرف خود مزد کارگران را افزایش می‌دهد، ولی به هیچ وجه به آنها قدرت اقتصادی نمی‌دهد، به آنها هیچ امکانی نمی‌دهد که برای بهبود وضع اقتصادی خود مبارزه کنند.

اضافه بر آن وضعیتی مهم در آمریکا است، که سرمایه‌داران بین کارگران از ملیت‌های مختلف جدائی می‌اندازند. در اغلب اوقات کارگران غیر متخصص از مهاجرین اروپائی می‌باشند، یا در این اواخر سیاهان. سرمایه‌داران سعی می‌کنند در بین کارگران ملل مختلف تفرقه ایجاد کنند، تقسیم بندی بر اساس ملیت‌ها، هم چنین با مشخصات کار تخصصی و غیر تخصصی تلفیق می‌یابد. سرمایه‌داری به طور سیستماتیک تضاد آشتی ناپذیری را بین کارگران ملل مختلف، جدا از درجه‌ی تخصصی کار آنها، پرورش می‌دهد.

در طی ۱۰ سال اخیر، سرمایه‌داری آمریکا سیاست روشنی را با این هدف، که سندیکا‌های خودی را به نام معروف اتحادیه‌ی کمپانی، به وجود آورد، پیشی گرفته است. او کارگران را به کار در کارگاه‌های خود با وعده‌ی سهمی شدن در سود کارخانه و غیره علاقه مند می‌گرداند. سرمایه‌داری آمریکا این

تمایل را دارد که تقسیم بندی افقی را با یک تقسیم بندی عمودی جایگزین کند، به این هدف که، طبقه‌ی کارگر را منشعب گرداند و آنها را برای منافع سرمایه جلب و متمایل گرداند.

کوئیل (Coyle): من می‌خواهم که مسئله را نه از زاویه‌ی تئوری، بلکه از نقطه نظر عملی روشن کنم. این امکان می‌باشد که، کارگران را در زمانی مناسب به راحتی ارگانیزه کرد. ولی مسئله در این است که چنانچه آمار جریان تعداد اعضای فدراسیون کارگری آمریکا نشان می‌دهد، که فدراسیون کارگری آمریکا، کارگران غیر متخصص را به تدریج از دست می‌دهد و تعداد اعضای کارگران متخصص بالا می‌رود. فدراسیون کارگری آمریکا می‌خواهد که یک تشکیلاتی باشد که این تشکیلات به تدریج تشکیلاتی شود که به طور عمده کارگران متخصص را در صفوف خود جای دهد. جنبش سندیکائی در آمریکا تقریباً هیچ کارگر غیر متخصصی را در بر نمی‌گیرد. شاخه‌های بزرگ صنعتی از طرف سندیکاهای پوشش داده نمی‌شوند. از این شاخه‌های بزرگ صنعتی تنها کارگران معادن ذغال سنگ و خطوط راه آهن تا اندازه‌ای متشکل‌اند، ولی با وجود این در معادن ذغال سنگ ۶۵ درصد کارگر غیر متشکل داریم. کارگران این گونه شعب صنعتی مانند فولاد، کائوچوک و صنعت اتومبیل، تقریباً تماماً متشکل نمی‌باشند. به طور کلی می‌توان گفت که سندیکاهای کارگران غیر متخصص را در بر نمی‌گیرند

یک سری تشکیلات کارگری که به فدراسیون کارگری تعلق ندارند، موجودند که کارگران کم تخصصی و یا غیر تخصصی را جستجو می‌کنند. آن چیزی که به موضع رهبران فدراسیون کارگری آمریکا مربوط می‌شود، به طور مثال یکی از رهبران آنها، رئیس اتحادیه‌ی فلزکاران صریحاً اظهار داشت، که او در اتحادیه‌اش هیچ کارگر غیر متخصص را نمی‌پذیرد. آنچه که مربوط به رهبران اتحادیه می‌شود، چنین است که کاستی از رهبران به وجود آمده، از چند دوجین نفر، که حقوق‌های کلان دریافت می‌دارند - سالانه ۱۰۰۰۰ دلار و بیشتر - کاستی که ورود به آن بی‌نهایت دشوار می‌باشد.

دان (Dunn) سؤال رفیق استالین به حق مطرح نشده است، زیرا اگر در کشورش ۹۰ درصد همه‌ی کارگران به صورت سندیکائی متشکلند، بدین خاطر است که در اینجا قدرت به طبقه‌ی کارگر تعلق دارد، در حالی که در کشورهای سرمایه‌داری، کارگران طبقه‌ی تحت ستم می‌باشند و بورژوازی به هر اقدامی دست می‌زند، که عضویت کارگران را در سندیکاهای غیر ممکن گرداند.

به جز این در آنجا سندیکاهائی با رهبران مرتجع در رأس آن وجود دارند. در تحت شرایطی که ما در آمریکا فعالیت می کنیم، بسیار مشکل می باشد، که کارگران را حتی برای ایده‌ی تشکیلات کارگری جذب کنیم. این آن علتی است که چرا در آمریکا اتحادیه‌ها چندان رواجی ندارند.

استالین: آیا آخرین سخنگو با سخنگوی قبلی در مورد این مسئله اتفاق نظر دارد، که بعضی از رهبران جنبش کارگری آمریکا سعی در آن دارند که جنبش کارگری را محدود کنند؟

دان: بله، من موافقم.

استالین: من نمی خواستم کسی را برنجانم، من فقط می خواستم تفاوت اوضاع در آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی را روشن گردانم. اگر من کسی را رنجاندم، در این صورت معذرت می خواهم. (شادی در بین هیئت نمایندگی)

دان: من خود را به هیچوجه رنجیده خاطر حس نمی کنم

استالین: آیا در آمریکا یک سیستم بیمه‌ی دولتی برای کارگران وجود دارد؟
یک نماینده: یک سیستم بیمه‌ی دولتی در آمریکا وجود ندارد.

کوئیل (Coyle): در تعداد زیادی از ایالت‌ها، به هنگام سانحه، که در جریان تولید پیش می آید، یک جبران خسارت به مقدار حداکثر ۳۰ درصد از بین رفتن توانائی کاری، پرداخت می شود، این پرداخت در کارخانه‌های خصوصی آنجا اجراء می گردد، که در آنها سانحه رخ داده است، ولی قانون چنین پرداختی را ملزم می دارد.

استالین: آیا یک بیمه‌ی بیکاری دولتی در آمریکا وجود دارد؟

یک نماینده: خیر. مقدار پولی که برای بیمه‌ی بیکاری جمع می شود، می تواند در تمام ایالت‌ها در مجموع برای ۸۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ بیکار کفایت کند.

کوئیل (Coyle): یک بیمه‌ای (نه با مشخصات دولتی) برای سانحه‌ها در صنعت وجود دارد به نام بیمه علی‌هی سوانحی که در پروسه‌ی تولید اتفاق می‌افتد. ولی برای عدم توانائی کاری، به علت بیمار و یا پیری اساساً بیمه‌ای وجود ندارد. مقدار سرمایه‌ی بیمه از کمک سهم کارگران جمع می‌شود. در واقع مسئله چنین است که مجموعه‌ی سرمایه‌ی بیمه از طرف خود کارگران پرداخت می‌گردد، زیرا اگر کارگران این پول را نپردازند، دستمزد بیشتری دریافت می‌دارند، از آنجائی که این سرمایه بر اساس قراردادی مابین کارگران و صاحبان کارخانه به وجود آمده، بدین ترتیب کارگران مقدار کمتری دریافت می‌دارند. از این طریق تقریباً تمامی سرمایه‌ی این بیمه جمع می‌شود. سرمایه‌داران مقدار ناچیزی از این مبلغ را به عهده می‌گیرند؛ تقریباً ۱۰ درصد.

استالین: من فکر می‌کنم که برای رفقا جالب باشد، اگر من بگویم، که در نزد ما در اتحاد جماهیر شوروی برای بیمه‌ی کارگران به حساب دولت بیش از ۸۰۰ میلیون روبل، سالانه پرداخت می‌گردد. این هم شاید زاید نباشد که به شما بگویم، که کارگران در نزد ما در تمام شاخه‌های صنعت، اضافه بر دستمزد معمول، تقریباً به مقدار یک سوم دستمزد خود را برای بیمه، برای بهبود وضع زندگی، برای نیازهای فرهنگی و غیره دریافت می‌دارند.

پرسش دوم: چگونه می‌توان این را توضیح داد، که در ایالات متحده‌ی آمریکا هیچ سازمان توده‌ای ویژه‌ی کارگران یافت نمی‌شود؟

بورژوازی در آمریکا دو حزب سیاسی کامل عیار دارد: جمهوری خواهان و حزب دموکرات، اما کارگران آمریکا هیچ حزب سیاسی توده‌ای ندارند. آیا رفقا فکر نمی‌کنند، که نبود یک حزب توده‌ای برای کارگران، و یا حتی اگر شبیه انگلستان (حزب کار) نیروی طبقه‌ی کارگر را در مبارزه‌ی سیاسی‌اش علیه سرمایه‌داران، تضعیف می‌کند؟

یک سؤال دیگر: چرا رهبران جنبش کارگری در آمریکا، گرین Green و دیگران، قاطعانه علیه‌ی ایجاد حزب کارگری می‌باشند؟

بروفی (Brophy) بلی، رهبران مصممند، که هیچ ضرورتی برای وجود چنین حزبی وجود ندارد. اما اقلیتی بر این عقیده‌اند، که تشکیل چنین حزبی ضرورت دارد. شرایط عینی کنونی آمریکا چنین است، که همان گونه که قبلاً هم بیان شد، جنبش سندیکائی در آمریکا بسیار ضعیف می‌باشد، از سوی دیگر ضعف جنبش سندیکائی را می‌توان چنین توضیح داد، که طبقه‌ی کارگر

فعالاً ابزارى ندارد که خود را متشکل و مبارزه علیه سرمایه‌دارى را رهبرى نماید، زیرا سرمایه‌داران خود دستمزد کارگران را اضافه و برای آنان شرایط مادی راضی‌کننده‌ای را فراهم می‌آورند.

استالین بیش از همه کارگران ماهر تأمین می‌گردند، اگر اساساً تأمینی وجود داشته باشد. در اینجا تناقضی وجود دارد. از طرفی بیان می‌گردد که ضرورتی نیست که خود را متشکل کنند، زیرا کارگران تأمین‌اند، از طرف دیگر گفته می‌شود، که درست‌بیشترین تأمین را کارگران ماهر دارا می‌باشند، که در سندیکاها متشکلند؛ سوماً این طور تداعی می‌شود، که درست‌آنهايي که تأمین ندارند، یعنی کارگران غیر ماهر، که برای آنها ضروری‌ترین مسئله می‌باشد، که خود را متشکل کنند، در سندیکاها متشکل نمی‌باشند و من این را به هیچ وجه درک نمی‌کنم.

بروفی (Brophy) بله، در اینجا تناقضی است، اما اوضاع سیاسی و اقتصادی آمریکا هم پر از تناقض می‌باشد.

بربنر (Brenner) حتی اگر کارگران غیر ماهر در سندیکاها متشکل نباشند، ولی از حق رأی سیاسی برخوردارند. هنگامی که لحظات نارضایتی به وجود آیند، کارگران غیر ماهر می‌توانند به وسیله‌ی حق سیاسی خود، نظر خود را بیان دارند. از طرفی دیگر کارگرانی که در سندیکا متشکلند، به هنگام دوران بحران، نه به سوی سندیکاها، بلکه به سوی حق انتخاب سیاسی خود هجوم می‌برند. از این طریق حق انتخاب سیاسی موازنه‌ای است در برابر تشکل سندیکائی.

ایسرائلز (Israelis) یکی از مشکلات اصلی در خود سیستم است، در سیستم انتخاباتی ایالات متحده، در انتخاب ریاست جمهوری، نماینده‌ای انتخاب نمی‌شود، که اکثریت آراء تمام کشور و یا فقط اکثریت آراء یک طبقه‌ی معینی را به دست آورد. در هر ایالتی یک حوزه‌ی انتخاباتی وجود دارد، هر ایالتی از تعداد معینی رأی برخوردار می‌باشد، که به وسیله‌ی آن در انتخاب رئیس جمهور شرکت می‌کند. برای این که کسی بتواند رئیس جمهور شود می‌بایستی ۵۱ درصد آراء را برای خود به دست آورد. اگر ۳ - ۴ حزب وجود می‌داشتند، این به آنجا ختم می‌شود، که هیچکس انتخاب نشود. و انتخابات می‌بایستی به کنگره محول گردد. این است دلیلی علیه‌ی تشکیل حزب سوم. مخالفان تشکیل حزب سوم چنین استدلال می‌کنند: شخص سومی را کاندید نکنید، زیرا بدین

وسیله آراء حزب لیبرال تجزیه می شود و انتخاب نماینده‌ی لیبرال غیر ممکن می گردد.

استالین. اما سناتور لا فولت (La Follette) در زمان خودش حزب سرمایه‌داری سومی را پایه گذاشت. با این روش نمی تواند حزب سومی آراء را تجزیه کند، اگر آن حزب، حزب سرمایه‌داران باشد. اما اگر آن حزب کارگری باشد، می تواند آراء را تجزیه نماید.

دیویس (Davis) من این مسئله را که سخنگوی قبلی به آن ارجاع داد، مسئله‌ی اساسی نمی دانم. از نظر من مهم ترین مسئله چیز دیگری است، به عنوان مثال من شهری را که خود در آن سکونت دارم، در نظر می گیرم، هنگام مبارزات انتخاباتی، نماینده‌ی این یا آن حزب می آیند و به رهبر سندیکای کارگری پستی مهم واگذار می کنند، در رابطه با آکسیون‌های انتخاباتی به رهبر سندیکا ابزارهایی می دهند، که او برای منافع خودش می تواند به کار برد، سپس او به خاطر پستی که به او داده شده، از موقعیت معینی برخوردار می شود، که رهبر سندیکا خود طرفدار این و یا آن حزب بورژوازی می گردد. با این وضعیت طبیعی است که رهبران جنبش سندیکائی، اگر صحبت از تأسیس حزب ثالثی، حزب کارگری به میان آید، برای تأسیس آن اقدامی نخواهد کرد و استدلال می کنند که تأسیس حزب سوم، انشعاب در سندیکاها به وجود می آورد.

داگلاس (Douglas) این واقعیت را که تنها کارگران ماهر در سندیکاها متشکلند را علی‌الاصول بدین گونه می شود توضیح داد، که هر کسی خواهان عضویت در سندیکا باشد، می بایستی دارای تمولی معین و موجودیت مالی معینی باشد. زیرا حق عضویت‌ها بسیار بالا می باشند و کارگران غیر ماهر این امکان را ندارند، که این حق عضویت‌های هنگفت را بپردازند.

به جز این، کارگران غیر ماهر دائماً در معرض این خطر قرار دارند که اگر روزی سعی در تشکل نمایند، از طرف صاحبان کارخانه اخراج شوند. کارگران غیر ماهر فقط می توانند با پشتیبانی فعال کارگران ماهر متشکل شوند. آنها این پشتیبانی را در اغلب اوقات ندارند. دقیقاً این وضعیت مانع اصلی بر سر راه تشکل کارگران غیر ماهر در سازماندهی سندیکاها می باشد.

توده‌های کارگر به طور عمده دفاع از حقوق خود را با دفاع از حقوق سیاسی خود به اجراء درمی آورند. فقدان اصلی یک تشکیلات برای کارگران غیر ماهر را من در این می بینم.

من می‌بایستی به یک خصوصیت دیگر سیستم انتخاباتی آمریکا ارجاع دهم، به انتخابات مستقیم، به طوری که هر کس به حوزه‌ی انتخاباتی می‌رود و خود را دموکرات و یا جمهوریخواه می‌نامد، می‌تواند رأی خود را بدهد. من مطمئنم که گومپرز (Gompers) نمی‌توانست موفق شود، که کارگران به یک برنامه‌ی غیر سیاسی اکتفاء کنند، هرگاه او این استدلال انتخاب مستقیم را در دست نمی‌داشت. او دائماً به کارگران می‌گوید که آنها، اگر می‌خواهند فعالیت سیاسی داشته باشند، می‌بایستی در دو حزب سیاسی موجود عضو شوند و این یا آن پست را بگیرند و در آنجا صاحب قدرت شوند. با کمک این استدلال گومپرز توانسته کارگران را از ایده‌ی تشکیلات طبقه‌ی کارگر و ایجاد حزب کارگری منصرف دارد.

پرسش سوم: چگونه می‌شود توضیح داد، که رهبران فدراسیون کارگری آمریکا در مسئله‌ی به رسمیت شناختن اتحاد جماهیر شوروی، مرتجع‌تر از بسیاری از رهبران سرمایه‌داران می‌باشند؟

چگونه قابل توضیح است، که سرمایه‌دارانی از نوع آقای بورا (Borah) و دیگران از به رسمیت شناختن اتحاد جماهیر شوروی دفاع می‌کنند، ولی رهبران جنبش کارگری آمریکا از گومپرز تا گرین مرتجعانه‌ترین تبلیغات را علیه به رسمیت شناختن اولین جمهوری کارگری، علیه به رسمیت شناختن اتحاد جماهیر شوروی فعالیت کرده و می‌کنند؟

چگونه قابل توضیح است، که حتی مرتجعی، مثل رئیس جمهور سابق آمریکا، وودرو ویلسون (Woodrow Wilson)، این را امکان‌پذیر می‌داند، به روسیه‌ی شوروی "تهنیت" بگوید، هنگامی که گرین و دیگر رهبران فدراسیون کارگری آمریکا مرتجع‌تر از سرمایه‌داران آمریکا می‌باشند؟

در اینجا متن "تهنیت" وودرو ویلسون، که او در ماه مارس ۱۹۱۸ هنگام حمله‌ی نیروهای قیصر آلمان علیه شوراهای پتروگراد، به کنگره‌ی شوراهای روسیه ارسال داشته است، را ملاحظه کنید.

« من می‌خواهم به مناسبت برگزاری کنگره‌ی شوراهای شوراهای، به نام خلق‌های ایالات متحده همدردی صادقانه‌ی خود را به خلق روسیه ابراز دارم، به ویژه اکنون که آلمان نیروهای نظامی خود را در قلب کشور به پیش می‌راند، تا مبارزه‌ی آنها را برای آزادی به ناکامی کشاند، همه‌ی دستاوردهای آنها را نابود کند، نقشه‌های خود را به تحقق درآورد و خلق روسیه را به بندگی وادارد. علیرغم این که دولت ایالات متحده هم اکنون به علت مشکلات در موقعیتی نمی‌باشد که

بتواند به روسیه مستقیماً کمک رساند، کمکی که او از ما انتظار دارد، می‌خواهم به خلق روسیه، از طریق کنگره‌ی کنونی اطمینان دهم، که دولت ایالات متحده از تمام امکانات استفاده خواهد نمود، تا روسیه باز هم استقلال کامل و غیر وابستگی کامل در امور داخلی خویش و بازیابی دوباره‌ی نقش خود را در اروپا و در جامعه‌ی انسان معاصر باز یابد. خلق ایالات متحده پشتیبانی خود را از خلق روسیه، در جهت رهائی دائم خویش از یوغ استبداد و بدست گرفتن سرنوشت خویش در دست خود، از صمیم قلب ابراز می‌دارد. » (مراجعه کنید به پراودا "Prawda" شماره‌ی ۵۰ به تاریخ ۱۶ مارس ۱۹۱۸)

آیا این طبیعی است، که رهبران فدراسیون کارگری آمریکا می‌خواهند مرتجع‌تر از ویلسون ارتجاعی باشند؟

بروفی (Brophy) من نمی‌توانم دلیل آن را به درستی توضیح دهم، اما من فکر می‌کنم، که رهبران فدراسیون کارگری آمریکا، با همان دلایل که چون این فدراسیون به بین‌الملل آمستردام تعلق ندارد، به این موضع به رسمیت نشناختن روسیه پافشاری می‌کند. تفاوت در فلسفه‌ی ویژه‌ی کارگران آمریکا می‌باشد. اضافه بر این مسئله بر سر تفاوت اقتصادی است، که بین کارگران آمریکا و کارگران اروپا می‌باشد.

استالین: اما رهبران فدراسیون کارگری آمریکا، تا جایی، که من اطلاع دارم، با به رسمیت شناختن ایتالیا و لهستان، که در آنها فاشیست‌ها حکومت دارند، مخالفتی ندارند.

بروفی (Brophy) با اشاره‌ی شما به لهستان و ایتالیا جایی، که دولت‌های فاشیستی در قدرتند، همزمان انگیزه‌ی به رسمیت نشناختن اتحاد جماهیر شوروی به وسیله‌ی آمریکا مستدل می‌شود. توضیح این رفتار زشت در مورد اتحاد جماهیر شوروی در اشکالی است که رهبران فدراسیون کارگری آمریکا با کمونیست‌های خودی دارند.

دان (Dunn). این استدلال که سخنگوی قبلی بیان داشت، مبنی بر این که آنها نمی‌توانند اتحاد جماهیر شوروی را به رسمیت بشناسند، چون کمونیست‌های خودی کار را بر آنها دشوار خواهند کرد، قانع‌کننده نیست، زیرا

آنها علیه‌ی به رسمیت شناختن اتحاد جماهیر شوروی را قبل از تشکیل حزب کمونیست تبلیغ می‌کردند.

دلیل اساسی در این است که، رهبران فدراسیون کارگری آمریکا علیه‌ی آن چیزی است که به نوعی رایحه‌ای از سوسیالیسم داشته باشد. از این زاویه آنها تحت تأثیر سرمایه‌دارانی‌اند که به اصطلاح "اتحادیه‌ی مردمی ملی" خود را دارند، تشکیلاتی که با تمام وسائل سعی می‌نماید، افکار عمومی را در جامعه‌ی آمریکا علیه‌ی هر نوع سوسیالیسم بر انگیزند. این تشکیلات علیه‌ی موضع ایوی لی (Ivy Lee)، که برای گسترش روابط تجاری بین آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی بود، به پاخاست. رهبران این تشکیلات بیان می‌دارند:

« چگونه می‌توان در میان طبقه‌ی کارگر خودمان نظم به پا کنیم، هنگامی که لیبرال‌ها چنین سخنانی پیراکنند؟. »

"اتحادیه‌ی مردمی ملی"، تشکیلاتی از سرمایه‌داران است، که مقدار متناهی وجه در اختیار این تشکیلات قرار می‌دهند و آن را رهبری می‌کنند. این نیز باید گفته شود، که معاون رئیس فدراسیون کارگری آمریکا، ماتیو ول (Matthew Woll)، خود معاون این اتحادیه‌ی ارتجاعی می‌باشد.

بروفی (Brophy) اساس این نیت ارتجاعی رهبران سندیکائی که بیان شد، انگیزه‌ی اساسی آن نمی‌باشد. این مسئله را می‌بایستی عمیق‌تر بررسی نمود. این واقعیت که اکنون یک هیئت نمایندگی در اتحاد جماهیر شوروی می‌باشد، بهترین پاسخ و دلیلی است بر همدردی بخشی از کارگران آمریکا با اتحاد جماهیر شوروی. من معتقدم، این نظریه‌ی رهبران فدراسیون کارگری آمریکا در مورد اتحاد جماهیر شوروی، تفاوتی با نظریه‌ی اکثریت طبقه‌ی کارگر آمریکا ندارد. توضیح موضع اکثریت طبقه‌ی کارگر آمریکا در مقابل اتحاد جماهیر شوروی در مسافت طولانی‌ای است که از اتحاد جماهیر شوروی وجود دارد. طبقه‌ی کارگر آمریکا توجهی به تمام مسائل بین‌المللی ندارد، اما نفوذ بورژوازی بر طبقه‌ی کارگر آمریکا در مسائل مربوط به اتحاد جماهیر شوروی تعیین‌کننده می‌باشند

ی.و. استالین - کلیات آثار جلد ۱۰ ص. ۹۲ - ۱۰۰

در تاریخ ۱۵ سپتامبر ۱۹۲۷ در شماره‌ی ۲۱۰

روزنامه‌ی "پراودا" به چاپ رسیده است

توضیحات:

[۱] - کنفرانس درجنوا (Genua) کنفرانس بین‌المللی اقتصاد که از ۱۰ آوریل تا ۱۹ مه ۱۹۲۲ در جنوا (ایتالیا) برگزار شد. در این کنفرانس از یک طرف انگلستان، فرانسه، ایتالیا، ژاپن و دیگر کشورهای سرمایه‌داری و از طرف دیگر روسیه شوروی در آن شرکت داشتند. با گشایش کنفرانس، نمایندگان شوروی موضوع بازسازی اروپا و پروژه‌ی خلع سلاح همگانی را پیش کشیدند. این پیشنهادات هیئت نمایندگی شوروی رد گردید. در مقابل نمایندگان کشورهای سرمایه‌داری، خواستار شرایطی که معنی آن تبدیل روسیه شوروی به کلنی سرمایه‌ی اروپای غربی می‌شد (پرداخت غرامت جنگ، قرض‌های قبل از جنگ و پس دادن دارائی ملی شده‌ی مالکین خارجی و غیره)؛ هیئت نمایندگی شوروی این تقاضاهای سرمایه‌داری خارجی را رد نمود.

[۲] - مربوط می‌شود به جریان کنفرانس کنگره‌ی اتحاد بین‌المللی سندیکاهای رفورمیست (اصلاح طلب) که در ژوئیه ۱۹۱۹ در شهر آمستردام (هلند) برگزار گردید. اتحادیه‌ی بین‌المللی آمستردام علاوه بر سیاست رفورمیستی، آشکارا با بورژوازی و علیه‌ی جنبش انقلابی کارگری همکاری می‌کرد و برخوردی خصمانه نسبت به اتحاد شوروی داشت. این اتحادیه در هنگام جنگ جهانی دوم از موضع خود دست کشید و رسماً به تاریخ ۱۴ دسامبر ۱۹۴۵ در ارتباط با تأسیس اتحادیه‌ی جهانی سندیکاهای منحل گردید.

[۳] - فدراسیون کارگری آمریکا اتحاد قسمتی از کانون‌های سندیکائی آمریکا - تأسیس ۱۸۸۱ - ؛ رهبران فدراسیون در واقع نمایندگی امپریالیسم آمریکا در میان جنبش سندیکائی که به دنبال ایجاد دو دستگی در جنبش کارگری بین‌المللی بودند.

[۴] - در تاریخ ۱۰ تا ۲۱ ژوئیه ۱۹۲۵ در ایالت تنسی (ایالات متحده آمریکا) یک جلسه‌ی دادگاه تشکیل شد دادگاه به دلیل این که معلمی به نام جان اسکوپس (John Scopes) در کالج تنوری داروین را تدریس می‌کرده، اقامه‌ی دعوی نمود او توسط مرتجعین مشکوک به عنوان جریحه‌دار کردن قانون این ایالت، مجرم شناخته و محکوم به پرداخت جریمه‌ی نقدی گردید.

TOUFAN حساب بانكى: [www. Toufan . org](http://www.Toufan.org)
Postbank Hamburg
BLZ: ۲۰۱۱۰۰۲۲
Konto – Nr . : ۲۵۷۳۳۰۲۶۰۰
GERMANY

TOUFAN: آدرس
POSTFACH ۱۰۳۸۲۵
۶۰۱۰۸ FRANKFURT
GERMANY

شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۶۹/۹۶۵۸۰۳۴۶